



قوپوز نوازان دل سوخته ی آذربایجان (عاشیقلار)

تألیف:

دکتر حسین محمدزاده صدیق

به اهتمام:

ناصر بهنژاد

۱۳۸۸

سرشناسه: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -
عنوان و نام پدیدآور: قوپوزنوازان آذربایجان / تألیف حسین محمدزاده صدیق؛ به اهتمام ناصر
بهنژاد. مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۱۱۶ ص.
شابک: ۹-۲-۹۰۵۴۹-۶۰۰-۹۷۸ وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۰۲-۱۰۵
موضوع: موسیقی آذربایجانی. موضوع: قوپوز (ساز) - تاریخ.
شناسه افزوده: بهنژاد، ناصر. رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۳۰۹/۱۴م۳ ML
رده‌بندی دیویی: ۷۸۰/۹۴۷ شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۱۴۷۸۷



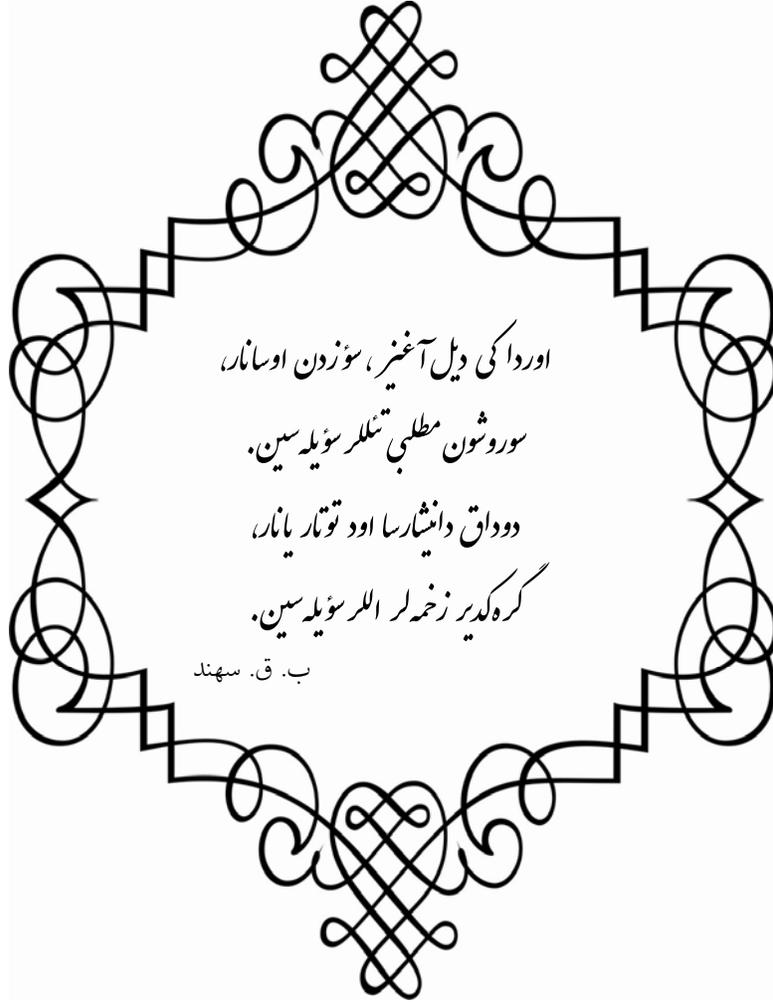
قوپوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان

تألیف: دکتر حسین محمدزاده‌ی صدیق / به اهتمام: ناصر بهنژاد

ناشر: تکدرخت / شمارگان: ۲۰۰۰ / سال نشر: ۱۳۸۸ / محل نشر: تهران /

نوبت چاپ: دوم

شابک: ۹-۲-۹۰۵۴۹-۶۰۰-۹۷۸	ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۵۴۹-۶-۲
-------------------------	-------------------------



اوردا کی دیل آغیر، سوزدن اوسانار،

سوروشون مطلبی تنلکر سؤیلہ سین.

دوداق دانشارسا اود توتار یانار،

کره کدیر زخمه لر اللر سؤیلہ سین.

ب. ق. سهند

فهرست

پیشگفتار گردآورنده.....	۹
مقدمه‌ی مؤلف.....	۲۰
۱. پیشینه‌ی قوپوزنوازان.....	۲۳
۱-۱. پیشینه‌ی شعر عاشیقی.....	۲۴
۱-۲. ویژگی‌های شعر عاشیقی.....	۲۷
۱-۳. انواع عاشیق‌ها.....	۳۰
۲. گونه‌های ادبیات عاشیقی.....	۳۱
۲-۱. قوشما.....	۳۲
۲-۲. گرایلی.....	۳۴
۲-۳. بایاتی.....	۳۴
۲-۴. اوستادنامه.....	۳۵
۲-۵. دئیشمه.....	۳۶
۲-۶. مخمس.....	۳۷
۲-۷. بئشلیک.....	۳۸
۲-۸. منظومه.....	۳۹
۲-۹. دیوانی.....	۴۴
۲-۱۰. طنز در شعر عاشیقی.....	۴۵
۳. عاشیق‌ها، کاهنان دلسوخته.....	۵۳
۴. عاشیق قوریانی.....	۵۷
۵. عاشیق عباس توفارقانلی.....	۶۵

فهرست	۸
۶. ساری عاشیق	۷۷
۷. عاشیق واله	۸۳
۸. عاشیق علسگر	۸۷
۹. خسته قاسیم	۹۷
۱۰. قویوزنوازان عهد قاجار	۱۰۷
۱۱. نمایه	۱۱۹

پیشگفتار

خدا را شاکرم که یک بار دیگر سعادت و افتخار اقدام در نشر یکی از آثار تحقیقی استاد دکتر ح. م. صدیق را داشته‌ام.

بزرگواری و همت والای استاد دکتر صدیق که مسبب تجدید و احیای دوباره‌ی تاریخ و پیشینه‌ی صنعت و هنر عاشیقی، به منظور زدودن گرد فراموشی شده‌اند تا روایات این فرهنگ و ادبیات غنی شفاهی به شیوه‌ای عالمانه و هنرمندانه نگارش و در سینه‌ی تاریخ ثبت و ضبط گردد؛ همچنین تأثیر همدلی‌های شاگردان ایشان، امیدوارم کرد که رهاورد تلخ‌ترین روزها و سال‌های زندگی گردآورنده، دستاوردی شیرین به همراه آورد.

هدف از نشر این مجموعه‌ی پرمغز و مفید، ارائه‌ی اطلاعاتی جامع در خصوص علوم موسیقایی عاشیقی بوده است تا طی این مراحل، سرآغاز راه مطالعات و تحقیقات و پژوهش و تدوین آثار دیگر برای معرفی این علم، هنر و صنعت باشد.

اندیشه‌ی تهیه‌ی چنین مجموعه‌ای به سال‌ها پیش بازمی‌گردد. در دوران دانشجویی‌ام در دانشکده‌ی موسیقی تهران، زمانی که اکثر هنرجویان در زمینه‌ی هنر و صنعت عاشیق‌های آذربایجان، سازها، آوازها، مقام‌ها، منظومه‌ها و... اطلاعاتی می‌خواستند، منابع و نوشتارهای جامع، دقیق و تحقیقی به زبان فارسی در اختیار نداشتم تا به ایشان معرفی کنم. بالاخره روزی کتاب «عاشیق‌لار» به دستم رسید. «عاشیق‌لار» جزو کتاب‌های نایاب بود که در سال ۱۳۵۱ توسط استاد صدیق - در عنفوان جوانی و اوج شور و حال‌های تحقیقاتی - به زبان

فارسی تألیف شده بود. حال، مجموعه‌ی حاضر که به مصداق سخن شهریار: «انئیمین فارسیجادا دردینی سؤیلر دیلی ام من» تقدیم خوانندگان می‌گردد. زندگی گذاران گذشته و تذکره‌نگاران قدیم، عنایتی به خلاقیت عاشیق‌ها نداشته‌اند و تنها نمونه‌های ادبیات رسمی و کتبی را ضبط کرده‌اند و درباره‌ی شعرای «باسواد» اطلاعاتی داده‌اند. از همین رو در سال‌های اخیر و بویژه دهه‌ی سوم سده‌ی میلادی حاضر، تلاش فراوانی برای گردآوری آثار و تدوین احوال و تعیین زمان و مکان عاشیق‌ها به عمل آمد. در این راه بسیاری از دانشمندان از جمله همت علی‌زاده، اهلیمان آخوندوف، پروفیسور محمد حسن تهماسب و پروفیسور دکتر صدیق کارهای ارزنده‌ای کردند. همت علی‌زاده علاوه بر دو مجموعه‌ی پر حجم «عاشیق‌لار» (۱۹۳۷ م. و ۱۹۳۸ م.) آثار کامل بسیاری از عاشیق‌ها تدوین کرد. از آن جمله می‌توان کتاب‌های «عاشیق اسد» (۱۹۳۸ م.)، «عاشیق علسگر» (۱۹۳۷ م.)، «عاشیق حسین» (۱۹۲۸ م.) را نام برد. پروفیسور حمید آراسلی و پروفیسور محمد حسن تهماسب پژوهش‌های ارزنده‌ای در کم و کیف ادبیات به عمل آوردند و رسالات و مقالات متعددی چاپ کردند که می‌توان به این آثار اشاره کرد: «عاشیق علسگر» (باکو - ۱۹۶۳ م.)، «عاشیق شمشیر» (باکو - ۱۹۶۳ م.)، «عاشیق ملاجوما» (۱۹۶۶ م.)، «خیاط میرزه» (۱۹۶۸ م.)، «ساری عاشیق» (۱۹۶۶ م.)، «عاشیق پناه» (۱۹۶۶ م.)، «عاشیق احمد» (۱۹۶۵ م.)، «عاشیق میرزه» (۱۹۶۸ م.).

استاد دکتر صدیق در راستای معرفی و بازشناسی شعر، ادبیات، موسیقی و فولکلور سرزمین آذربایجان کتاب‌های عاشیق‌لار (۱۳۵۱)، سایالار (۱۳۵۴)، هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات آذربایجان (۱۳۵۶)، طنز در ادبیات عاشیقی (۱۳۷۴)، قوپوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان (۱۳۸۲) را تألیف و ده‌ها مقاله در این زمینه نگارش کرده‌اند که در نشریاتی همچون مقام موسیقایی به چاپ رسیده است.

در کشور ترکیه نیز گه-گاه بعضی پژوهش‌های علمی در زمینه‌ی ادبیات شفاهی آذربایجان و از آن میان شعر عاشیقی انجام می‌پذیرد. پروفیسور احمد

جعفر اوغلو و جاهید اؤز تئلیلی از جمله‌ی کسان‌ی هستند که در این راستا قلم‌فرسایی کرده‌اند و برخی مقالات را در دوره‌های مجله‌ی «پژوهش‌های فولکلور ترک» (Türk Folklor Araştırmaları) و مجموعه‌ی «تورک ساز شاعیرلری» (آنکارا-۱۹۶۲ م.) نوشته و به تحقیق در آثار و احوال عاشیق‌های آذربایجان مشغول بوده‌اند.

با همه‌ی این اوصاف هنوز شناخت و بررسی ادبیات عاشیقی ارج و منزلتی در پژوهش‌های دانشگاهی ندارد و استادان و ادیبان ما با این گنجینه‌ی زوال‌ناپذیر مدنیت مردم آذربایجان به تمامی بیگانه‌اند و حتی از داشتن آگاهی‌های سطحی هم محرومند.

* * *

موضوعی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته است، ناظر به معرفی چند تن از عاشیق‌های آذربایجان است که استاد آنان را «قوپوزنواز» نامیده‌اند. ظاهراً در ایران اولین کتابی که در زمینه‌ی معرفی عاشیق‌ها چاپ شد، کتاب مذکور در فوق است.^۱ کتاب حاضر به گونه‌ای شیوا بازپردازی شده است و حاوی شرح احوال چند عاشیق بسیار نام‌آور تاریخ قوپوزنوازی در آذربایجان است و جالب آنکه نمونه‌های شعری بازمانده از آن‌ها را نیز استاد به فارسی روان ترجمه کرده‌اند. گرچه این ترجمه‌ها خطی و سطری است اما شعرگونگی و لطافت بیانی خود را حفظ کرده‌اند.

در بخش اول کتاب از پیشینه‌ی شعر عاشیقی سخن می‌رود. در این بخش از پیدایش نمونه‌های اولیه‌ی ادبیات منظوم قوپوزنوازان در آسیای میانه پیش از اسلام سخن رفته است. نمونه‌های شعری نظیر آنچه در مرگ آتیلا و یا آلپارتونقا از سوی قوپوزنوازان سروده و معرفی شده است. سپس بحثی مبسوط در باب ویژگی‌های شعر عاشیقی به عنوان نوع مهمی از آثار ادبیات شفاهی آذری به بحث گذاشته شده است. در اینجا به این نکته تأکید می‌شود که این

^۱ ح. م. صدیق. عاشیق‌لار، آذر کتاب، تهران، ۱۳۵۱.

نمونه‌ها پیوسته میان مردم عادی رایج بوده است و در مبارزات و ستیزهای آنان به کار گرفته می‌شده و تأثیر مهمی در آفرینش شعری بسیاری از سراینندگان و شاعران و ادیبان داشته است. مانند ملایناه واقف، شاعر عصر اوایل قاجار که به گفته‌ی صاحب کتاب نقطه‌ی عطفی در شعر رسمی آذری به شمار می‌رود و توانسته است شعر مکتوب و شفاهی را با هم آشتی دهد و به هم نزدیک کند. در همین بخش از گونه‌های شعر آذری نظیر قوشما، گرایلی، بایاتی، استادنامه، دیشمه، مخمس و غیره سخن رفته است و هر کدام از آن‌ها عالمانه معرفی شده‌اند. و سپس موضوع «طنز در ادبیات شعر عاشیقی» به بحث گذاشته شده است. در اینجا استاد نمونه‌های طنز را از کتاب دده قورقود تا زمان حاضر متذکر شده‌اند و اهمیت طنز و فرق آن با شوخی، لطیفه، فکاهی و غیره را بازنموده‌اند. به دنبال این بحث منظومه‌های عاشیقی را معرفی کرده‌اند که بخش مهمی در ادبیات قوپوزنوازان را تشکیل می‌دهد و در ترکی به آن «دستان» گفته می‌شود.

در بخش بعدی نخست از معروف‌ترین عاشیق عصر شاه اسماعیل ختایی یعنی عاشیق قوربانی سخن می‌رود و شرح زندگی و دلدادگی‌های او بازنموده می‌شود. با توجه به اینکه عاشیق قوربانی خود از پیروان آرمانی شاه اسماعیل بوده است در روزگاران بازپسین به یاد وی منظومه‌های بلندی ساخته که از میان آن‌ها منظومه‌ی «دپرلی قوربانی» در این کتاب معرفی شده است. همچنین بر این مسئله تأکید وجود دارد که عاشیق قوربانی سنت آهنگسازی و نوازندگی آئینی و مذهبی را در عصر خود قوام بخشیده است. نمونه‌های زیبای تجنیس و گرایلی که عاشیق قوربانی از خود بر جای گذاشته است در این بخش یافت می‌شود.

پس از وی، معروف‌ترین عاشیق عصر صفویه، عاشیق «عباس توفارقانی» است که با شاه عباس صفوی درافتاد و به دنبال معشوق خود موسوم به «گولگز پری» تا اصفهان رفت و سرودهایی علیه شاه عباس ساخت. در این فصل از مبارزه و ستیز وی با درباریان سخن به میان می‌آید. همچنین نمونه‌های شعری عاشیق عباس به همراه ترجمه‌های زیبایی فارسی وجود دارد.

یکی دیگر از معروف‌ترین عاشیق‌های آذربایجان عاشیق علسنگر نام دارد که او را پژوهشگران، خداوندگار ساز و سخن، و برجسته‌ترین سیمای تاریخ قوپوزنوازی در آذربایجان دانسته‌اند که مکتب خاصی در این نوع ادبی بوجود آورده است و میراث بسیار غنی و سرشاری در شعر عاشیقی از وی بر جای است. در این کتاب آخرین بحث پیرامون خلاقیت این عاشیق است و شعرهای اخلاقی و تربیتی او همراه تغزل و اشعار رمانتیک وی معرفی می‌شود و نشان داده می‌شود که هر بند از اشعار او تابلوی زیبایی از طبیعت و یا جمال و دلربایی زیبارویان است.

* * *

من بسیار خوشحالم که توانسته‌ام یکی از نگاشته‌های استاد با عنوان «قوپوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان» را مدوّن سازم و به کمک یکی از مریدان طریقت پیشه‌ی استاد، آقای سید احسان شکرخدایی انتشار دهم. می‌دانیم که شخصیت علمی - معنوی استاد دارای ابعاد گوناگونی است که من به قسمتی از آن پرداخته‌ام:

خیال حوصله‌ی بحر می‌پزد، هیهات!
چه‌هاست در سر این قطره‌ی محال اندیش.

به همین دلیل لازم می‌آید که هر کدام از شاگردان و ارادتمندان استاد به تشریح جنبه‌ای از آن بپردازند. در مورد زندگی استاد و فعالیت‌های علمی‌شان در کتاب «سیری در رساله‌های موسیقایی»^۲ سخن گفته‌ام، لاجرم تصمیم دارم در این کتاب نام اغلب آثار استاد را که در طی چهل و چهار سال فعالیت (از سن بیست سالگی تا حال) منتشر شده است - بدون ذکر تجدید چاپ‌ها- در اینجا بیاورم:

۱. آتا! ای ظلم گورموش مکتینن بایراقداری
۲. آثاری از شعرای آذربایجان (فارسی)
۳. آذربایجانین شهید عالمیری

^۲ ناصر بهنژاد، سیری در رساله‌های موسیقایی، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۷.

۴. اردبیل لوحه‌لری (شعر)
۵. آرزوی و قمبر (ترجمه، فارسی)
۶. از پیدایی انسان تا رسایی فتودالیسم در آذربایجان (ترجمه، فارسی)
۷. از انزلی تا تهران (ترجمه، فارسی)
۸. اسلام احکامی
۹. آشنایی با رسالات موسیقی (فارسی)
۱۰. اصول عقاید
۱۱. افضل‌الدین خاقانی شیروانی (ترجمه، فارسی)
۱۲. آل محمد (ص) تاریخینده تشریح و محاکمه
۱۳. امثال لقمان
۱۴. انقلاب بورژوازی در انگلستان (ترجمه، فارسی)
۱۵. اوچغون داخما (شعر)
۱۶. اوچونجو امام، حضرت حسین (ع)
۱۷. ایچگی و ایچگی ایچمک حاققیندا قیرخ حدیث
۱۸. ایلاهی عدالت
۱۹. باکی لوحه‌لری (شعر)
۲۰. برگزیده دیوان کبیر (شمس تبریزی)
۲۱. برگزیده متون نظم و نثر ترکی (ترکی - فارسی)
۲۲. بهسروده‌های زرتشت (فارسی)
۲۳. بیر بؤلوک دورنا (شعر)
۲۴. بیرینجی امام، حضرت علی (ع)
۲۵. پنج نمایشنامه (فارسی)
۲۶. پیرامون پیدایش انسان (ترجمه، فارسی)
۲۷. پیغمبر تانیما
۲۸. تبریز یوللاریندا (شعر)

۲۹. توحیده چاغری
۳۰. جزء آخر قرآن
۳۱. چهار تیاتر و رساله‌ی اخلاقیه (فارسی)
۳۲. چهل حدیث از حکیم محمد فضولی
۳۳. چیل مایدان
۳۴. حضرت پیغمبر (ص) دن قیرخ حدیث
۳۵. حضرت جعفر صادق (ع) دن قیرخ حدیث
۳۶. حضرت حسن عسکری (ع) دن قیرخ حدیث
۳۷. حضرت علی النقی (ع) دن قیرخ حدیث
۳۸. حضرت فاطمه زهرا (س) دن قیرخ حدیث
۳۹. حضرت محمد تقی (ع) دن قیرخ حدیث
۴۰. حضرت مهدی (ع) دن قیرخ حدیث
۴۱. حضرت موسی کاظم (ع) دن قیرخ حدیث
۴۲. خرس قولدورباسان (نمایشنامه، فارسی)
۴۳. خلاصه‌ی قانون کار (فارسی)
۴۴. یهودانین خیانتی
۴۵. در شناخت هنر و زیبایی (فارسی)
۴۶. دنیای قصه‌ی بچه‌ها (داستان، فارسی)
۴۷. دوقلوهای ترک (داستان، فارسی)
۴۸. دیوان لغات الترتک (ترجمه، فارسی)
۴۹. دیدی از نوآوری های حبیب ساهر (فارسی)
۵۰. دیوان اشعار ترکی نباتی
۵۱. دیوان اشعار ترکی بایرک قوشچو اوغلو
۵۲. دیوان اشعار ترکی حکیم ملامحمد هیدجی
۵۳. دیوان اشعار ترکی سید عظیم شیروانی
۵۴. دیوان اشعار ترکی سید عمادالدین نسیمی

۵۵. دیوان اشعار ترکی ظفر اردبیلی
۵۶. دیوان اشعار ترکی غریبی و تذکره‌ی مجالس شعرای روم
۵۷. دیوان اشعار ترکی فضولی
۵۸. دیوان اشعار ترکی مسیحی
۵۹. دیوان اشعار ترکی ملا پناه واقف
۶۰. دیوان اشعار فارسی عشقی
۶۱. دیوان اشعار فارسی فضولی
۶۲. دیوان اشعار فارسی نباتی
۶۳. رند و زاهد فضولی (فارسی)
۶۴. زندگی و اندیشه‌ی نظامی (ترجمه، فارسی)
۶۵. زندگی و خلاقیت قوسی تبریزی و میرزا شفیع واضح (فارسی)
۶۶. زنگان لوحه‌لری (شعر)
۶۷. سایالار
۶۸. سنگلاخ (ترکی - فارسی)
۶۹. سه سنگیاد باستانی (فارسی)
۷۰. سیری در اشعار ترکی مکتب مولویه (ترکی - فارسی)
۷۱. شرح غزل‌های صائب تبریزی (فارسی)
۷۲. شیخ محمد خیابانی منظومه‌سی (شعر)
۷۳. صمد بهرنگی منظومه‌سی (شعر)
۷۴. عاشیق‌لار (فارسی)
۷۵. قارا مجموعه
۷۶. قاشقایی لوحه‌لری (شعر)
۷۷. قاعده زبان ترکی عبدالعلی خلخالی (ترکی - فارسی)
۷۸. قصه‌های کچل (فارسی)
۷۹. قصه‌های روباه (فارسی)
۸۰. قواعد زبان ترکی طبیب آشتیانی (ترکی - فارسی)

۸۱. قیسا سؤزلر
۸۲. کیچیک شعرلر
۸۳. کیمیاگر (نمایشنامه، فارسی)
۸۴. گرامر ترکی
۸۵. گفتارهایی پیرامون مسایل زبانشناسی ایران (ترجمه، فارسی)
۸۶. گلشن راز شبستری به روایت شیخ الوان ولی
۸۷. گوللر آچاجاق (شعر)
۸۸. گونشلی وطن یادداشتلاری
۸۹. الله تانیما
۹۰. لیلی و مجنون ملا محمد فضولی
۹۱. متون ادبی هنر (فارسی)
۹۲. مجموعه (شعر)
۹۳. محاکمه اللغتین علیشیر نوایی (ترکی - فارسی)
۹۴. مسایل ادبیات دیرین ایران (ترجمه، فارسی)
۹۵. مسایل ادبیات نوین ایران (ترجمه، فارسی)
۹۶. مطلع الاعتقاد فی معرفة المبدأ و المعاد (ترجمه، فارسی)
۹۷. معاد تانیما
۹۸. مقالات تربیت (فارسی)
۹۹. مقالات فلسفی میرزا فتحعلی آخوندزاده (ترجمه، فارسی)
۱۰۰. مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی تکاملی طبیعت و جامعه (ترجمه، فارسی)
۱۰۱. ملا عبدالله زنوزی و زنوزیه مکتبی
۱۰۲. موسیو ژوردان (نمایشنامه، فارسی)
۱۰۳. موسیو ژوردان (نمایشنامه، فارسی)
۱۰۴. نابغه‌ی هوش (داستان، فارسی)
۱۰۵. نسیمی (درام تاریخی در سه پرده، فارسی)
۱۰۶. نصاب اعتماد (ترکی - فارسی)

۱۰۷. نظامی شاعر بزرگ آذربایجان (فارسی)
۱۰۸. نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی (فارسی)
۱۰۹. هامی اوچون اخلاق (فارسی)
۱۱۰. هامی اوچون اسلام (فارسی)
۱۱۱. واقف، شاعر زیبایی و حقیقت (فارسی)
۱۱۲. یادمان‌های ترکی باستان (فارسی)
۱۱۳. یورد غزللری (شعر)
۱۱۴. یوسف و زلیخای فردوسی (فارسی)

* * *

زمزمه می‌کنیم این ترانه‌های زمینی را و به آسمان‌ها سری می‌کشیم،
پری می‌گشاییم.
ترنم می‌کنیم این ترانه‌های آسمانی را و نشاط خاطری فراهم می‌سازیم،
در خلوت تنهایی یا در کنار یاران، در دشت و جنگل، در کوهساران،
در کنار شعله‌های رقصان، در معبر نسیم، همنا با امواج دریا،
همراه با ماه تابان، همکلام با ستارگان، صیقل می‌زنیم آینه‌ی جان را،
و تسلا‌ی خاطری فراهم می‌کنیم،
به اوج می‌رویم،
دشت سینه‌ها را شخم می‌زنیم و بذر امید می‌کاریم ناامیدان را،
بذر عشق می‌باشیم در مزرعه‌ی دل‌ها،
و پاس می‌داریم خاطرات خوش یاران را.
علف‌های هرزه‌ی کژی و کدورت را وجین می‌کنیم،
و تن می‌سپاریم به باد بهار،
و استقبال می‌کنیم باد و باران را،
دوستی می‌درویم،
درد را فریاد می‌کنیم،
و همی و همدردی می‌جوییم،
همدرد می‌شویم و همزبانی را به همدلی پیوند می‌زنیم.

* * *

قوپوزنوازان دلسوختهی آذربایجان..... ۱۹

دئدین: آذر ائلی نین، بیر یارالی نیسگیلی ام من،
نیسگیل اولسام دا، گولوم! بیر ابدی سئوگیلی ام من.
یاد منی آتسادا، اؤز گلشنیمین بولبولی ام من،
ائلیمین فارسجادا دردینی سؤیلهر دیلی ام من.
حقیقه دوغرو نه قارانلیق ایسه، ائل مشعلی ام من،
ابدیت گولی ام من!

- شهریار

و تا کتابی دیگر، و عرضه‌ی گلی دیگر از گلزار ادب و هنر درود و بدرود با
شما باد!

ناصر بهنژاد

تبریز - آذرماه ۱۳۸۷

مقدمه

عاشیق‌های معاصر آذری مالک گنجینه‌ی عظیم هنر و ادبیات تاریخی اسلاف خود هستند و سروده‌های استادانه و داهیان‌هی خویش را با آرمان‌های بشردوستانه و مردمی و با اخذ قوت و الهام از زندگی و طبیعت و حفظ سنن هنر عاشیقی، میان مردم رواج می‌دهند و وقت به وقت در مجالس عروسی و جشن‌ها حاضر می‌شوند و هم از این راه مخارج زندگی خود را درمی‌آورند. اکنون در آذربایجان کمتر دهکده‌ای توان یافت که جشن‌ها و عروسی‌هاشان بدون عاشیق برگزار شود. حتی در مناطقی که عاشیق نیست، فرسنگ‌ها راه پیموده می‌شود تا عاشیقی به جشن دعوت شود و مجلس را با سخنان حکمت‌آموز و ترانه‌ها و منظومه‌های دلنشین خود برگزار کند. عاشیق ساز می‌نوازد. ساز آلتی است شبیه تار، مرکب از نه سیم که به سینه می‌فشارند. نام ابتدایی و قدیمی آن قوپوز^۱ (Qopuz) است که چیزی شبیه کمانچه‌های کنونی بوده است. اکنون همراه هر عاشیق، اغلب یک یا دو «بالابانچی» و «زیرناچی» (= زورناچی) و «قاوالچی» هم هستند که او را همراهی می‌کنند. گاهی نیز چند دسته عاشیق یک جا ظاهر می‌شوند و پایکوبی و هنرنمایی می‌کنند.^۲

عاشیق‌های کنونی که در قهوه‌خانه‌ها کار می‌کنند، همیشه با خود بالابانچی و زیرناچی و قاوالچی دارند که دنبالش راه می‌افتند و در زیر و بم آهنگ‌ها و در اوج و فرود آن‌ها مداخله می‌کنند. معیشت، حیات و مبارزات مردم، نخستین و مهم‌ترین منبع الهام عاشیق‌هاست که زوایای آن در ساخته‌ها و سروده‌هایشان با مهارتی استادانه تصویر می‌شود. گستره‌ی اصلی و اساسی شعر عاشیقی، زندگی

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان..... ۲۱

مردم، غم و شادی‌ها و آداب و رسوم توده‌های محروم و مستضعف است که از اعماق قرون سر برآورده و دست به دست به روزگاران به ما رسیده است. جامعه‌شناسان و پژوهشگران تاریخی با بررسی آثار و نشانه‌های شعر عاشیقی، توانسته‌اند گوشه‌های تاریک تاریخی قوم ما را در قرون وسطی روشن سازند و تاریخ خیزاب‌ها و نهضت‌های جمعی را تدوین کنند.^۳

ح. م. صدیق

۱. پيشينه ی قوپوزنولزان



۱-۱. پیشینه‌ی شعر عاشیقی

تاریخ مدون شعر عاشیقی از اواخر قرن نهم هجری و پس از رستاخیز فرهنگی شاه اسماعیل ختایی آغاز می‌شود. البته پیش از این تاریخ نیز از وجود عاشیق‌ها و عاشیق‌نامه‌ها خبر داریم، مانند «اوغوزنامه»ها و آثار عاشیق‌های اولیه نظیر «جوجی» که در «دیوان لغات التُّرک» نام آن‌ها آمده است.^۴ اما نخستین عاشیق که دیوان مدون او به دست ما رسیده عاشیق قوربانی است که هم‌زمان با شاه ختایی می‌زیسته است.

ریشه‌های رستاخیز ادبیات عاشیقی در عصر شاه ختایی، به دوره‌ی حکومت صد ساله‌ی قره‌قویونلوها در آذربایجان و اسکان و جوشیدن کامل ترکان در این سرزمین برمی‌گردد. در آن زمان به عاشیق «اوزان» (Ozan) می‌گفتند. در کتاب «دده قورقود» (Dede Qorqud)، کهن‌ترین اثر مکتوب آذری، اوزان نام خنیاگر دوره‌گردی است که در شأن قهرمانان حماسه می‌سراید و دعای خیر بدرقه‌ی راه آنان می‌کند و ترانه‌های دل‌انگیز می‌خواند و دده‌قورقود خود یک «اوزان» است که قوپوز در دست دارد و پس از پیروزی قهرمان داستان‌ها، در مجلس حاضر می‌شود و برایش «سوی» (Soy) می‌سراید و «بوی» (Boy) می‌خواند.^۵

اوزان‌ها در دوران باستان، در میان افراد قبیله‌ها از احترامی خاص برخوردار بودند. این خنیاگران، قوپوز به دست، ایل به ایل و اوبه به اوبه می‌گشتند و نام سرافرازان قبایل را در سروده‌های خود جاودانه می‌کردند، منظومه می‌ساختند، داستان می‌گفتند و در عین حال به مثابه‌ی ریش‌سفید و دانای قوم، مردم را در حل دشواری‌های زندگی یاری می‌نمودند.

از وجود اوزان‌ها در دورترین ادوار تاریخی خبر داریم و دوره‌ی کهن تاریخ ادبیات ترکی سرشار از سروده‌های آنان است.

سرمنشا ادبیات ترکی نیز مانند خود ترک‌ها، آسیای میانه است. نخستین آثار و نشانه‌های آن پیش از مسیح، عبارت از سرودهای ستایشی است که در میان گروه‌های گوناگون ترکان از سوی کاهنان کهن مانند «شامان‌ها»، «قام‌ها»، «تویون‌ها» (Toyun)، «باکسی‌ها» (Baksi)، «اوزان‌ها» (Ozan) و غیره سروده می‌شده است. این شخصیت‌ها که در زمان‌های نسبتاً اخیر، به ویژه در میان *اوزان*، تنها اوزان نامیده می‌شدند، همراه با تقدس روحانی که داشتند از وظایف دینی و کهنات گذشته گام پس نهادند و قوپوز را بر سینه فشردند و هرگونه احساس‌ها و تمنیات توده‌های خود را به آواز آن ترنم کردند و اسطوره‌ها و افسانه‌ها را دوباره جان بخشیدند. در کتیبه‌های ۵۲ گانه‌ی دشت اورخون (Orkhon) نیز که به زبان ترکی باستان و با الفبای اورخونی بر جای مانده‌اند، به ویژه در میان مطالبی که «بیلگه قاغان» و «تان یوقوق» نقل و حک کرده‌اند به نمونه‌های بدیع و اولیه‌ی شعر عاشیقی برمی‌خوریم که از گذشته‌ای دیرسال تغذیه می‌شده است و تا ظهور اسلام دوام داشته است.

در بیشتر منابع تاریخی، از دوام شعر عاشیقی در دوران پس از میلاد مسیح سخن رفته است. مورخانی که به مرگ آتیلا اشاره کرده‌اند، از مراسم عزاداری و مرثی‌های اوزان‌های اردوی هون سخن گفته‌اند و چنین ترجمه‌ای از آن مرثی‌ها داده‌اند:

«آتیلا، بزرگترین فرمانروای هون‌ها و پسر مونجوق و فرمانده‌ی کل نیرومندترین اقوام، با نیرویی که پیشتر دیده نشده بود، بر اسکتیا و آلمان ظفر یافت. شهرهای بسیاری از این سرزمین را گشود و رم را به هراس انداخت. رم از ترس از دست دادن سرزمین‌های دیگر، با خواهش تعهد مالیات‌های سالانه، او را از پیشروی بازداشت و پس از این همه کار، به مدد خاص سرنوشت بمرد. نه چندان گمان کنید که در اثر هجوم دشمنان و یا خیانت آدم‌های خود، بلکه در میان پایکوبی‌ها و بطن قومی شکست‌ناپذیر بدون کوچک‌ترین تلخی بمرد. این مرگ را کسی انتقام نخواهد ستاند، کدامین کس تواند تصویر کرد! . . .»^۶

واژه‌ی «Ashiq» که به الفبای اسلام «عاشیق» می‌نویسیم، در ادبیات آذری معنای گوناگونی داشته است که برخی از آن‌ها اکنون متروک و مهجور شده

است. در کتاب دده قورقود این واژه در معنای دگمه و قاب‌بازی به‌کار رفته است:

«مگر سلطان من! پسرک دیرسه خان، با سه کودک دیگر اردو، آشیق (= قاب بازی) بازی می‌کردند.»^۷

هم‌اکنون این واژه علاوه بر این معنا به نام آلت کوچکی که در سر «ساز»ها جهت کوک کردن ساز تعبیه می‌کنند نیز اطلاق می‌شود. اما واژه‌ی عاشیق که «لقب خوانندگان مردم است که هم می‌خوانند، هم می‌نوازند و هم شعر می‌سرایند» به نظر پروفیسور محمدحسن تهماسب، ادبیات‌شناس معاصر، از کلمه‌ی «عشق» عربی گرفته شده و منطبق با موازین زبان‌شناسی آذری تغییر یافته و نام عمومی خنیاگران دوره‌گرد آذربایجان شده است. *ولسی خولوفلسو*، ادبیات‌شناس اوایل قرن حاضر، این واژه را به صورت «آشیق» نوشته و آن را ترکی دانسته است و رابطه‌ای میان این واژه‌ی ترکی با کلمه‌ی عاشق عربی ایجاد کرده است و گفته است:

«این هر دو کلمه هم از نظر فرم و هم از لحاظ معنا شبیه و نزدیک به هم هستند و این شباهت، بعدها سبب آمیختگی آن دو شده است.»^۸

عاشیق هنرمند مردم است. هم شاعر، هم آهنگ‌ساز، هم منظومه‌سرا، هم خواننده، هم نوازنده، هم رقصنده، هم هنرپیشه و هم داستان‌گو است. به عبارت دیگر در ملک شعر، منظومه، موسیقی و رقص خلاق است و هنرمندی است که این همه را با انگشتان ماهر و صدای دلنوازش اجرا می‌کند.

در روزگاران گذشته به این هنرمندان علاوه بر اوزان و عاشیق، «واریساق» و «یانشاق» هم می‌گفتند و به هنرمندترین و شایسته‌ترینشان «دده» اطلاق می‌شد که از آن میان می‌توان «دده قاسم» (قرن سیزدهم هجری)، «توراب دده» (قرن دوازدهم هجری)، «دده یادیار» (قرن ده هجری)، «کرم دده» و مشهورتر از همه «دده قورقود» را نام برد.^۹ ادبیات عاشیقی بارزترین و روشن‌ترین ویژگی آمیختگی‌های هنری را در خود نگه‌داشته است. گاه این آمیختگی، با سه زمینه‌ی

عمده‌ی هنر، یعنی شعر، موسیقی و رقص وحدت تشکیل می‌دهد. اما عاشیق برتر، والا هنرتر از این همه است.

۲-۱. ویژگی‌های شعر عاشیقی

گفتیم عاشیق هم آهنگ‌ساز، هم شاعر، هم خواننده، هم نوازنده، هم رقصنده، هم هنرپیشه، هم منظومه‌سرا، هم اجرا کننده، هم داستان‌گو و هم رهبر ارکستر است. برای اجرا کردن یک اوپرا، مثلاً اوپرای «کوراوغلو» صدها هنرمند و نوازنده شرکت می‌کنند تا آن را روی صحنه بیاورند. ولی یک عاشیق، به تنهایی می‌تواند هر یک از بخش‌های اوپرا را در دهات و مجالس مردم به خوبی و شایستگی ایفا کند. فرق عاشیق با خواننده در آن است که او ضمن خواندن، آن را با هنرپیشگی ایفا و اجرا هم می‌کند و فرقی با هنرپیشه هم در این است که در یک صحنه همه‌ی تمثال‌ها و رل‌ها را اجرا می‌کند و در عین حال هم ناقل داستان، هم رهبر اجرا و هم گزارشگر ماجراست. اما این همه فرق که بیشتر از این هم هست، زیاد مهم نیست. مهم‌ترین فرق در آن است که عاشیق به خلاف خواننده و هنرپیشه، محل اجرا را در اصل خودش می‌آفریند و مؤلف و آهنگ‌ساز هم خودش است. ویژگی‌های شعر عاشیقی را که از این گستردگی و آمیختگی هنری می‌زاید، می‌توان چنین شمرد:

میراث عاشیقی اساساً در حافظه‌ها نگه‌داری می‌شود. هم از این رو برای صاحب شدن به چنین ثروتی باید حافظه‌ای نیرومند و تیز داشت. هر عاشیق استاد، هنگام گزینش شاگرد برای خود، ضمن آزمایش قابلیت صدا، نفس، دست، زبان، انگشت و رقص، حافظه‌اش را نیز می‌آزماید. یکی از پژوهشگران که درباره‌ی حماسه‌های «کوراوغلو» تحقیق کرده، درباره‌ی عاشیق‌های آذربایجانی گفته است:

«قوت حافظه‌ی آنان (=عاشیق‌ها) مخصوصاً حیرت‌افزاست. هر چه که از آن‌ها بخواهی، بلافاصله بی‌آنکه مکث کنند یا اشتباه کنند، تمام ماجرا را از سر تا ته و با متانت بیان می‌کنند.»^{۱۰}

انتقال این میراث از نسلی به نسل دیگر نیز شفاهی بوده است. ویژگی دیگر و شاید ویژگی اساسی شعر عاشیقی «بدیهه‌سازی» است بدین معنا که ضمن ایفا کردن خلق کند و ضمن خلق کردن، ایفا کند. هر عاشیق که اندک قابلیت سرودن و خلاقیت داشته باشد، بدیهه‌ساز می‌شود ولی مسلماً تنها عاشیق‌های توانا و والا قدرت هستند که در حین بدیهه‌سازی، آثار ارزنده‌ی ادبیات عاشیقی را می‌آفرینند.

دیگر این‌که، آفرینش شعر عاشیقی روندی طبیعی و جاندار دارد، بدین معنا که بدون نوشته و کتاب و نت، مستقیماً با توده‌های مردم وابسته است. ادبیات عاشیقی کاملاً ادبیات رسمی نیست، کاملاً فولکلوریک هم نیست. از نظرگاه این‌که متن ثابت ندارد به فولکلور و از دیدگاه این‌که «خالق» معین دارد به ادبیات رسمی نزدیک است.

به خلاف ادبیات رسمی که نمونه‌های آن از همان روز که نوشته و ثبت می‌شد، به همان صورت می‌ماند و تغییر نمی‌پذیرد، آثار عاشیقی در هر ایفا دست‌خوش دگرگونی‌هایی می‌شود. چنان‌که بیشتر بایاتی‌های «ساری عاشیق» از سوی توده‌های مردم دوباره‌سازی شده و جزو گنجینه‌ی فولکلور در آمده است. مردم این بایاتی‌ها را صیقل داده، صاف‌تر کرده، از جان و دل به آن مایه گذاشته‌اند و زنده نگه‌داشته‌اند. وابستگی ادبیات عاشیقی با فولکلور از این جهت است که هر عاشیق اولاً، هنگام خلق اثر از آثار غنی و سرشار فولکلوریک پیش از خود بهره می‌جوید و مایه می‌گیرد و ثانیاً، اثرش پس از آفریده شدن ذهن به دهن میان مردم می‌گردد و در ایفای عاشیق‌های استاد و حرفه‌ای تغییر می‌یابد و کامل‌تر می‌شود. بدین جهت حتی می‌توان گفت که هر اثر عاشیقی اثر جمعی است تا فردی، و این است که گوییم وابستگی عمیقی با آفرینش شفاهی مردم دارد.

طبق سنت برای ارزیابی قدرت هر عاشیق پرسش‌هایی نظیر پرسش‌های زیر از او می‌کنند:

استادت کیست؟

کدام منظومه‌ها را می‌دانی؟

کدام آهنگ‌های عاشیقی را می‌توانی بنوازی؟

چند عاشیق پرورش داده‌ای؟

هر عاشیق جوابگوی عیب‌ها و ایرادهای شاگردانش نیز هست. حتی مسؤولیت مناسبات و رفتار آنان را با مردم دارد.

هر یک از انواع هنروری‌های عاشیق‌ها محتاج تحقیق و پژوهشی ژرف و همه‌جانبه است و هنوز ما در *ایران*، نخستین گام‌ها را هم برنداشته‌ایم و مهم‌ترین این انواع، هنر سخن‌سازی یا «ادبیات عاشیقی» است که در این‌جا از نمایندگان برجسته‌ی طنزسرای آن سخن خواهیم گفت.

باری، ادبیات عاشیق‌ها دنباله‌ی سنت ادبی اوزان‌هاست و تنها نوع ادبیات شفاهی آذری است که کمتر دچار دگرگونی شده است و سراینده‌های شعرها معلوم و مشخص است؛ زیرا همیشه در انجام سروده‌ها نام یا تخلص عاشیق ذکر می‌شود. هر چند این جنبه، شعر عاشیقی را به ادبیات کتبی و رسمی نزدیک می‌کند ولی به جهت این‌که اغلب آثار و اشعار عاشیق‌ها تا روزگار حاضر صورت نوشته نیافته و ثبت نشده و سینه به سینه به نسل‌های بازپسین انتقال یافته و در دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی مردم کم و بیش شکل عوض کرده و با رنگ‌های تازه‌تر جان گرفته است و همیشه میان مردم عادی رایج بوده است و در مبارزات و ستیزهای آنان به کار گرفته می‌شده است، جزو ادبیات شفاهی و فولکلور به شمار می‌آید و خود تأثیر مهمی در آفرینش بسیاری از شاعران و سرایندگان کلاسیک آذری داشته است. مثلاً، *ملا پناه واقف* ^{۱۱} شاعر سترگان‌دیش دو قرن پیش، تنها با تغذیه‌ی مستقیم از ادبیات عاشیقی، توانست رئالیسم تاریخی را در ادبیات رسمی آذری بنیان نهد و مکتب نوینی ایجاد کند. حتی

۳۰.....پیشینه‌ی قوپوزنوازان

روایت شده است که واقف، خود ساز می‌نواخت و عاشیق بود. این شاعر، خود طنزپرداز ماهری است و نمونه‌های طنزی فراوانی در دیوان او بر جای است.^{۱۲}

۳-۱. انواع عاشیق‌ها

باری، عاشیق‌های آذربایجان را می‌توان دو دسته کرد:

۱. دسته‌ای که تنها مهارت نواختن و خواندن دارند و خلاقیت هنری و ادیشان ضعیف است و سرودها، منظومه‌ها و روایات عاشیق‌های ماهر را از حفظ و اجرا می‌کنند و بدین ترتیب از زوال آن‌ها جلوگیری می‌نمایند و به نسل بعد انتقال می‌دهند.

۲. دسته‌ی دیگر عاشیق‌های ماهر و استاد که استعداد و طبع شعری سرشاری دارند و علاوه بر آن‌که ترانه‌ها و رنگ‌های مردمی را در ساز اجرا می‌کنند، خود روایت‌ها، منظومه‌ها، ترانه‌ها و رنگ‌های جدید خلق می‌کنند و استادان شعر و موسیقی به شمار می‌روند.

عاشیق‌ها گذشته از آن‌که در طول تاریخ همه‌ی آهنگ‌های بومی و فولکلوریک را اجرا کرده‌اند، خود بیش از ۷۲ آهنگ برای ساز نیز آفریده‌اند که با حال و وضع، روحیه، اضطرابات، مبارزات و پیروزی‌ها و شکست‌های قهرمان منظومه‌ها تطبیق داده شده است. از آن میان می‌توان آهنگ‌های مشهوری چون دویستی، دیلقمی، یورد یثری، ساری تئل، گرایلی، کرمی، یانیق کرم، مخمس و جز این‌ها را نام برد. در میان این آهنگ‌ها بیش از ده نوع آن‌ها مناسب برای اجرای سروده‌های طنزی است و کمتر عاشیقی یافت می‌شود که در میان منظومه و قصه‌هایی که نقل می‌کند از آهنگ‌ها و پاره‌ای طنز بهره نجوید.

۲. گونه‌های ادبیات عاشیقی



ادبیات عاشیقی گونه‌های فراوانی دارد که همه تحت قوانین طبیعی زبان به وزن بومی هجایی سروده می‌شوند. مانند: قوشما، گرایلی، تجنیس، جیغالی، تجنیس، دئیشمه، باغلاما، اوستادنامه، قیفیل‌بند، دوداق ده‌یمز، دیل ترپنمز، دیوانی، مخمس، جیغالی مخمس، بایاتی، سایا، تاپماجا، قوشایارپاق، حربه زوربا و غیره. بسیاری دیگر از منظومه‌های شفاهی نیز به دست عاشیق‌ها آفریده شده است و گاه شده که عاشیق‌ها از داستان‌ها و روایت‌های حماسی یا عاشقانه که میان مردم رایج بود، سود جست، منظومه‌ای دلنشین ساخته‌اند. مانند منظومه‌های «اصلی و کرم»، «آرزی و قمبر»^{۱۳}، «حماسه‌های کوراوغلو»، «فرهاد و شیرین» و غیره.

رایج‌ترین گونه‌های ادبیات عاشیقی به شرح زیر است:

۱-۲. قوشما

رایج‌ترین گونه‌ی ادبیات عاشیقی است که دست کم از سه بند و حداکثر از ۷ بند تشکیل می‌شود. هر بند چهار مصراع یازده هجا دارد و در دو نوع تقطیع ۶+۵ و ۴+۳ و ۴+۴ رایج است. قافیه‌ها در قوشما چنین چیده می‌شود:

a b c d , d-d-d-b, c-c-c-b, f - f - f - b . . .

و در انجام قوشما معمولاً تخلص عاشیق یا شاعر ذکر می‌شود. قوشما سیال‌ترین و زیباترین نوع شعر شفاهی است. این نوع شعر را «واقف» وارد ادبیات رسمی نیز کرد. پس از او شاعران نام‌آوری مانند: ودادی، ذاکر، نباتی قره داغی، عاشیق پری و جز این‌ها تحت تأثیر شعر عاشیقی، قوشماهایی زیبا سرودند. مهارت قوشماسرایی برخی

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان ۳۳

از شاعران روزگار ما مثلاً، صمد وورغون، بانو مدینه گلگون، بالاش آذراوغلسو، بولود قاراچورلو سهند، شهریار و غیره اعجاز‌آور و حیرت‌انگیز است. چنان‌که بسیاری از سرودهای آنان تبدیل به ترانه‌های بومی شده است.

مثال: (۵+۶)

اسم پنهان کوچدو فانی دونیادان،
قاریشدی توریاغا گۆز حاییف اولدو،
خدانین تدبیری بئله یمیش بیزه،
سولدو یاناقلاری، اوز حاییف اولدو.

اجل چاتیپ نفس سنه دوزولدو،
غم - هیجران تاپدادی باغریم اوزولدو،
یئنه سؤدیگیمدن الیم اوزولدو،
اختلاط توکندی، سۆز حاییف اولدو.

بویازیق جومانین دؤنوبدو بختی،
اسدی اجل یئلی سرویمی بیخدی،
دئدیم که شاد اوللام بو باهار وقتی،
تؤکولدو بورنومدان یاز، حاییف اولدو.^۴

برای تقطیع (۳+۴+۴) بهترین مثال مجموعه‌ی قوشماهای سید محمد حسین شهریار معروف به «حیدربابایا سلام» است، که بندی از آن را می‌آوریم:

حیدربابا داغلاریمیز دومانندی،
گونلریمیز بیر - بیریندن یامانندی،
آیریلمایین بیر - بیریزدن امانندی

۳۴ گونه‌های ادبیات عاشیقی

۲-۲. گرایلی

نوعی دیگر از شعر عاشیقی است. مثل قوشما ساخته می‌شود، با این تفاوت که هر مصراع آن هشت هجا دارد. در موضوع عشق و حسرت و زیبایی‌های طبیعت سروده می‌شود. گرایلی نیز ۳، ۵ یا ۷ بند دارد. ردیف‌ها و قافیه‌های آن هم مانند قوشماهاست.

مثال: (۴+۴)

گئدین دئین خان چوبانا،
گلمه‌سین بو ایل مغانا،
گلسه قالار ناحق قانا،
آپاردی ستلر سارامی.

۲-۳. بایاتی

نوعی از شعر هفت هجایی چهار مصراعی که موضوع آن را شکوه و شکایت، هجران و غم عشق و مضامین اجتماعی تشکیل می‌دهد و هر بند آن استقلال مضمونی دارد و تنها نوع شعر عاشیقی است که میان عامه‌ی مردم رواج خاصی دارد و از انواع شعر فولکلوریک به شمار می‌آید.

مثال: (۴+۳)

آپاردی تاتار منی،
قول ائیلر ساتار منی،
یاریم وفالی اولسا،
آختاریب تاپار منی.

در نوع «بایاتی» مضامین طنزی بیش از هر نوع دیگر جا می‌گیرد و تاکنون بایاتی‌های فلسفی طنزآمیز فراوانی به‌دست ما رسیده است. مثلاً دو بایاتی زیر:

عزیزم هاراییمدان،
اثل یاتماز هاراییمدان.
گونده بیر کرپیچ دوشور،
عومرون ساراییندان.

زامانا، ای زامانا،
اوخو قویدون کمانا.
اتشکلر آریایشیر،
آت حسرتدیر سامانا.

۴-۲. اوستادنامه

موضوع شعر عاشیقی اندرز دادن و احترام به اهل و عیال و نیکی و خیرخواهی است. چنان‌که از نامش پیداست اوستادنامه حاوی خطاب‌های پندآموز و موضوعات فلسفی و اجتماعی است که اغلب در مقدمه‌ی منظومه‌های عاشیقی گنجانده می‌شود. گاهی در اوستادنامه‌ها از اساطیر و میتولوژی نیز استفاده می‌شود و از آفرینش کاینات، خلقت انسان، اسطوره‌ی سلیمان، اسکندر و جز این‌ها سخن به میان می‌آید. عاشیق‌ها ندا دهنده‌ی آرمان‌های والای اسلام در میان مردم بوده‌اند و به تلمیحات بدیع و زیبایی به قصه‌های شصت و هفتگانه‌ی قرآن در خلاقیت آن‌ها برمی‌خوریم. برخی از عاشیق‌ها نیز حتی منظوم ساختن یک قصه‌ی قرآنی را برعهده گرفته‌اند. گاهی هم شرح مناقب و احوالات چهارده معصوم (ع) را سرآغاز منظومه‌های خود کرده‌اند.

مثال از *اولولو کریم*:

سلام وئریب بیر مجلسه واراند،
یاخشی اگلش، یاخشی اوتور، یاخشیدیر.

دیندیرنده کلمه - کلمه جواب وئر،
گۆرن دئسین بارک الله، یاخشیدیر.^{۱۵}

مثال دیگر از خسته قاسیم:
دلی کۆنول مندن سنه امانت،
پیس حیاتدان یاخشی اولوم یاخشیدیر،
بیرگون اولار قوهوم قارداش یاد اولار،
دئمه اولوسوم وار، ائلیم یاخشیدیر.

مجلسه واراندا اۆزونو اۆریمه،
شیطانا باج وئریب کمیسه‌نی سؤیمه،
قوه‌تلی اولساندا، یوخسولو دؤیمه،

خسته قاسیم کیمه قیلین دادینی؟
جانی چیخسین اۆزو چکسین اودونو،
یاخشی ایگید یامان ائتمز آدینی،
چونکه یامان آددان اولوم یاخشیدیر.^{۱۶}

۵-۲. دئیشمه

دئیشمه یا مناظره از جالب‌ترین و رایج‌ترین انواع شعر عاشیقی است. عاشیق‌ها هنگام مناظره (= دئیشمه) از انواع فرم‌های شعری عاشیقی مانند: تجنیس، قیفیل‌بند، باغلاما، اوستادنامه، حربه - زوربا و غیره استفاده می‌کنند. طبق سنت کهن، عاشیق‌های ماهر، هر از چندگاه یک‌بار در مجلسی حاضر می‌شوند و در حضور مردم با هم به دئیشمه می‌پردازند و شرط می‌کنند که هرکس باخت، ساز خود را تحویل دهد و حتی از پیشه‌ی عاشیقی دست بر دارد.

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان..... ۳۷

در این نوع شعر عاشیقی رگه‌های طنز بیش از هر نوع دیگر دیده می‌شود. در این مسابقه‌ها بیشتر عاشیق‌هایی پیروز می‌شوند که بتوانند بالبداهه شعر بسازند و از انواع شعری استفاده کنند. در این دئیشمه‌ها، عاشیق‌ها از دانش دینی، ادبی، تاریخی، اساطیری و علمی خود استفاده می‌کنند و در هر مورد از رقیب با ساز و سخن پرسش‌هایی می‌نمایند و او نیز به ساز و سخن پاسخ می‌گوید. در تاریخ ادبیات عاشیقی برخی از دئیشمه‌ها نظیر دئیشمه‌ی *شاه اسماعیل با عرب زنگی*، *خسته قاسیم بالزگی احمد*، *واله با زرنگار* و غیره بسیار مشهورند.

مثال «دئیشمه» از عاشیق اقبال و عاشیق علی:

سورغو:

او نه‌دیر که اوتوروندا جواندیر،
اون بئشینده قوجالاردان اولودور؟
او نه‌دیر که دیلی آیری، سؤزوبیر،
هانسی دریا هر دریادان دولودور؟

جواب:

او آیدیر که اوتوروندا جواندیر،
اون بئشینده قوجالاردان اولودور،
او قلم‌دیر، دیلی آیری، سؤزوبیر،
علم دریاسی هر دریادان دولو دور.

۶-۲. مخمس

در مخمس هر بند پنج مصراع دارد و گاهی عاشیق‌ها هر مصراع را دوپاره می‌کنند و می‌خوانند. گاهی عاشیق‌ها با افزودن کلمات به اول و آخر مصراع‌ها آن را به آهنگ معروف مخمس منطبق می‌سازند و می‌خوانند.

۷-۲. بثلیک

بثلیک شعری است غیر از مخمّس. هر مصراع آن دو لنگه‌ی پنج هجایی دارد و سه مصراع نخست هر بند اغلب از قید قافیه آزاد است. بثلیک از مناسب‌ترین قالب‌های شعری عاشیقی برای مضامین طنزی است. حکیم سید *ابوالقاسم نباتی*، شاعر جادوبیان ولایت ارسباران در عصر فتحعلی‌شاه، بثلیک‌های طنزی عاشیقی فراوانی دارد که دریغ است نمونه‌ای از آن‌ها در این جا ذکر نشود:

گنت دولان بالا خام‌سن حله،
پخته اولماغا چوخ سفر گرک.
مرغ قاف ایله همزبان اولوب،
دؤوره وورماغا بال و پر گره‌ک.

کوه عشقه گل، گتتمه بی‌دریغ،
غول دنگ تک دوشمه چؤلله.
تاکه سالکه رهنمون اولا،
خضر ره کیمی راهبر گره‌ک.

آز دانیس گیلن، اول گیلن خموش،
اتتمه عالمه سرّ عشقی فاش،
بوردا دورما چوخ کئچ بو ورطه‌دن،
بو مقوله سؤز مختصر گره‌ک.

ساقی! گل منی جام عشق‌دن،
بیر کرم قیلیب ئویله مست قیل،
تا دئسینله خلق لال اورتورماغا،

بو نباتی تک بخته‌ور گره‌ک.^{۱۷}

۸-۲. منظومه

منظومه‌ها در فولکلور آذری، در واقع رمان‌های عامیانه هستند که از نظر حجم بیشتر و گسترش وسیع، دارای اهمیت‌اند. در فولکلورشناسی معاصر، به آن‌ها «داستان» اطلاق می‌شود. در گذشته در کهن‌ترین آثار مکتوب آذری، چنان‌که گفتیم «بوی» و در دوره‌ی اسلامی «حکایت»، «قصه» و «ناغیل» گفته می‌شود. منظومه مرکب از پاره‌های نظم و نثر است. عاشیق‌ها بخش‌های نثر را روایت می‌کنند و پاره‌های نظم را در ریتم‌ها و آهنگ‌های گوناگون عاشیقی می‌خوانند. هر دو پاره پیوسته و مربوط به هم‌اند. تکه‌های نظم، رایج‌ترین و سیال‌ترین فرم‌های شعری بومی از قبیل قوشما، گرایلی و بایاتی را دارند و همه، دارای ماهیت تغزلی رسا و مؤثر و از نمونه‌های زیبای شعری‌اند که بیشتر هیجان‌ات و اضطرابات درونی قهرمانان منظومه در آن‌ها ترنم می‌شود. چنان‌که جای جای به تعبیرهایی نظیر:

« نمی‌توان به سخن گفت، باید با ساز سرودا!»،

یا:

« او گرفت و چنین سرودا! »

و یا:

« گرفت و ببینم چه پاسخ گفت، من عرض کنم شما بنیوشید! » و غیره برمی‌خوریم. تکه‌های نثر در عین حال که ابتدایی‌ترین اشکال نحوی زبان را داراست، زیباترین و دلنشین‌ترین تعبیرات و تشبیهات دلپذیر طبیعی عامیانه را دارد. عاشیق‌ها در این‌جا از گنجینه‌های واژگان و تعابیر زبان مردم بهره‌ور می‌شوند و به دنبال هم، قافیه‌ها و تعبیرهای بومی وارد منظومه می‌کنند. مانند:

« اگر دریاها مرکب بشود و بیشه‌ها قلم، نمی‌شود شمار دارایی او را نگه داشت! »،

یا:

۴۰ گونه‌های ادبیات عاشیقی

« خود را هفت قلم آرایش داد و مانند ماه چهارده شبه درخشان شد و رو در روی او

ایستاد»،

یا:

« سخاوت خالق جوشیده بود و هنگامی که زیبایی بخش می‌کرد نخستین خط را از آن

این دختر کرده بود»

و یا:

« از سرپوشید و در پا قفل زد، از پا پوشید و در سر قفل زد» و غیره.

منظومه‌ها در مجالس سرور مردم سروده می‌شوند. نظیر جشن‌های عروسی که چند شب پیش از جشن سرایش آن آغاز می‌گردد. اکنون عاشیق‌ها این کار را اغلب در قهوه‌خانه‌ها می‌کنند. برخی از عاشیق‌ها منظومه‌ای را چندین روز و شب تعریف می‌کنند. برخی دیگر، آن را هفته‌ها و ماه‌ها طول می‌دهند. عاشیق وقتی دید منظومه به طول انجامید و شنوندگانش خسته شدند در میان منظومه، قصه‌های کوتاه طنزی و هجوی موسوم به «قاراوللی» (Qaravalli) داخل می‌کند و ترانه‌های نشاط‌انگیز می‌خواند.

عاشیق‌ها در گذر از توصیف حادثه‌ای به حادثه‌ای دیگر، از ماهرانه‌ترین اصول داستان‌سرایی بهره می‌گیرند. معمولاً برای جلب توجه و علاقه‌ی شنوندگان خود، حادثه‌ای را ناتمام می‌گذارند و مثلاً، می‌گویند:

«حالا آرزوی را در خانه‌ی تات داشته باشید، بشنویم از قمبر که به شکایت پیش خان

رفت.»

یا مثلاً:

«دلی‌ها (Dali) در زندان بمانند، از کی بگویم؟ از کوراوغلو در چلی بئل» و مانند

آن.

منظومه‌های آذری را فولکلورشناسان معاصر، در دو گونه‌ی منظومه‌های حماسی که مهم‌ترین آن‌ها منظومه‌های نام‌آور «کوراوغلو»، «قاجاق کرم»، «ستارخان» و غیره هستند، مبارزه‌های حق‌طلبانه‌ی مردم در درازنای تاریخ پر

فراز و نشیب تصویر شده است. برخی از آن‌ها نظیر منظومه‌های «کوراوغلو» از نامبردارترین آثار فرهنگی بشری هستند.

نوع عظیم و گسترده‌ی منظومه‌ها، منظومه‌های غنایی و عاشقانه‌اند که پربرابرترین بخش فولکلور آذری را تشکیل می‌دهند. این گونه منظومه‌ها به خلاف منظومه‌های حماسی، محصول زمان صلح و دوران آرامش تاریخ این سرزمین است. قهرمانان این گونه منظومه‌ها پیام‌آوران دل‌باختگی، وفا، صداقت، دوستی و عشق هستند.

در این منظومه‌ها، پیوسته دو قهرمان اصلی موجود است: عاشق و معشوق. تار و پود منظومه را عشق این دل‌باختگان شوریده حال، تلاش برای رسیدن به هم و نوشیدن باده‌ی وصال و ناکامی‌هاشان تشکیل می‌دهد. به نظر پروفیسور محمد حسن تهماسب، فولکلورشناس معاصر می‌توان همه‌ی منظومه‌های غنایی را مرکب از چهار بخش عمده‌ی زیر دانست:

۱. زاده شدن و پرورش اولیه‌ی قهرمانان.
۲. دلدادگی و آغاز ماجرا.
۳. موانع سر راه وصال و آغاز مبارزه.
۴. انجام و اوج غم‌انگیز یا شادی آفرین منظومه.

هر یک از منظومه‌ها، متناسب با زمان و اوضاع زندگی و معیشت مردم هر دوره شکل می‌گیرد و پایان می‌پذیرد. از طریق هر کدام، آرزو و اندیشه‌ای بیان می‌شود که زاده‌ی طرز زندگی مردم است. درد و بلایی که قهرمان دچار آن می‌شود، مصیبتی است که گریبانگیر مردم است و حتی نام قهرمان، متناسب با بلا و مصائبش نیز تغییر می‌کند. چنان‌که محمد می‌شود «کرم»، رسول می‌شود «غریب» و جز این‌ها.

در بیشتر منظومه‌های غنایی رومانتیک، قهرمان به وصال می‌رسد معشوقه‌ی خود را پس از رویارویی با دشوارترین موانع سر راه، برمی‌گیرد و به زادگاه خویشتن بر می‌گردد. مثلاً، منظومه‌های غنایی «عاشیق غریب»، «عاشیق عباس و گولگزپری»، «شاه اسماعیل»، «علی خان و پری خانیم» و غیره چنین‌اند.

در برخی دیگر، مبتلای جدایی ابدی دردانگیز و فاجعه‌آمیز می‌شوند. فرجام محنت‌بار این گونه منظومه‌ها که از اوضاع مشقت‌بار و فلاکت‌بار زندگی دوره‌های گوناگون گذشته‌ی مردم تاریخ این سرزمین تغذیه می‌شوند، شنونده را ساعت‌ها متأثر می‌کند و به تفکر وا می‌دارد و به نوحه‌هایی پرسوز و گداز که به درامی شکوهمند تبدیل شود، همانند است. در این گونه منظومه‌ها، همپای برخی اندیشه‌های محدود و مجرد خرافی، نظیر تبلیغ بی‌اعتباری دنیا و بی‌وفایی خوبان و اعراض از نعمت‌های این جهان و غیره، افکار فلسفی و اجتماعی عامه‌ی مردم پیرامون جهان و زندگی و هم‌چنین آرزوها و تمنیات آنان و وضع معیشتشان و نیز اعتقاد به روز جزا و عرصات و محشر نیز انعکاس پیدا می‌کند.

به هر انجام، یک اصل همیشه در منظومه‌ها پا برجاست و آن ستیز و مبارزه‌ی قهرمانان با موانع سر راه وصال است. در این مبارزه، قهرمان اغلب متکی به نیروی خود و قوای مادی جهان است. رویاروی نیروهای شر، دزدان سرگردنه و حتی سپاهیان حکام ولایت‌ها می‌ایستد، می‌ستیزد و غلبه می‌کند و معشوقه‌ی خود را از چنگال آنان می‌رهاند. در بسیاری دیگر اغلب، استاد ساز و سخن است و با هنر عاشیقی به مبارزه می‌رود. چنان‌که در منظومه‌های «عاشیق غریب»، «عباس و گولگر»، «عاشیق قوربانی» و غیره می‌بینیم. در این نوع منظومه‌ها که گاهی بر اساس هنرنمایی و مهارت‌های عاشیقی بنیان می‌گیرد، طرف مقابل قهرمان یعنی نیروی شر و بدی نیز، از هنر عاشیقی بهره‌ور و مغرور به آن است و قهرمان با او به مسابقه و به دیگر سخن به «مشاعره» می‌نشیند و سرانجام از او می‌برد و «ساز» خود را می‌بوسد و بر سینه می‌فشارد و بی‌رنج و تعب به وصال می‌رسد. چنان‌که «عاشیق عباس» به دنبال شاه عباس که گولگزیری، تنها معشوقه‌ی او را به زور به حرم‌سرای خود برده بود، با تنها ساز خود از توفارقان (= آذرشهر کنونی) تا اصفهان می‌رود و با او ستیز «عاشیقانه» می‌کند.

گاهی نیز در چنین منظومه‌ها نیروهای موهوم و خارق‌العاده وارد می‌شوند و قهرمان را یاری می‌کنند. مثلاً، خضر در منظومه‌ی عاشیق غریب، قهرمان منظومه

را در عرض سه روز به موطن خود باز می‌گرداند. در حالی که کسی نمی‌توانست آن راه را چهل روزه طی کند و یا آن‌که مثلاً، بازیافتن روشنایی چشمان خود در «شاه اسماعیل و گلزار»، رهایی قهرمان از چنگال مرگ در عاشیقی قوریانی به دست نیروهای مافوق طبیعی و غیره، از این قبیل است. این مورد، ویژگی بیشتر افسانه‌های آذری نیز هست که از گذشته‌های بسیار دور و باورهای ابتدایی مردم تغذیه می‌کند.^{۱۸}

ولی این حادثه‌ها به هیچ روی، جریان اصلی منظومه‌ها نیست و حتی چه بسا که به آن‌ها، آب و رنگ این جهانی و هیجان‌آور نیز داده می‌شود. چنان‌که نفرین‌های قمبر در منظومه‌ی «آرزی و قمبر» بیشتر بیانگر هیجانات و اضطرابات قلب پاک و بی‌آلایش قهرمان ساده و بی‌چیز و ستم‌دیده‌ی منظومه است.

همه‌ی این‌ها از آن ناشی می‌شود که در اصل مبارزه در منظومه‌های غنایی یا مبارزه در منظومه‌های حماسی فرق عمده دارد. در انواع حماسی، قهرمان منظومه در راه منافع محرومان جامعه علیه ستمگران و زورگویان می‌ستیزد، از دسته‌ها و گروه‌های جنگنده و از پیروزی‌ها، شکست‌ها، اشغال‌ها و استیلاها سخن می‌رود. مبارزه‌های فداکارانه در راه نجات میهن از چنگال دشمنان بیگانه و یا از ستم فئودال‌های محلی تصویر می‌شود ولی در منظومه‌های غنایی به جای این مسایل سیاسی و اقتصادی از دلدادگی و محبت سخن به میان می‌آید. از مبارزه‌ای گفتگو می‌شود که علیه نیروهای سپاه - که موانع سر راه وصال هستند - بر پا شده است و در هر حال گرچه این حادثه‌ها و تصویرها برای جوامع مشرق زمین در دوره‌ی فئودالی گذشته، عادی در نظر می‌آید ولی ستیزی نیست که در «کوراوغلو» یا «قاراملک» یا «نبی» و یا حتی در شاه اسماعیل - تاجلی در راه منافع قومی و عقیدتی می‌رود.

این جا نه تنها معنا، مضمون و مقصد فرق می‌کند، حتی وسایط و سلاح نیز متفاوت است. این جا به فلاخن، تیر، گرز، پولاد، کمند، جامه‌های آهنین، سپر، تیغ مصری، ششپیر و غیره نیازی نیست. سلاح مبارزه در منظومه‌های غنایی عبارت از ساز و سخن، آهنگ و نوا، رقص و ترانه و سخن گفتن فی‌البداهه

است. این جا قافیه‌ها، تجنیس‌های بی‌حد و شمار، جای تیرها و نیزه‌های فراوان حماسه‌ها را می‌گیرد. و همین جاست که گرچه می‌دانیم منشا ارزش‌های معنوی و جلوه‌های هنری، همه طبیعت و زندگی مادی انسانی است، جای پای اشکال گوناگون اندیشه‌های قرون وسطایی دیده می‌شود و خرافه‌ها می‌توانند در خلاقیت بدیعی انسان‌های ساده راه یابند.

ولی چنان‌که گفتیم در این منظومه‌ها نیز که از نظر فورم زنجیره‌ای مرکب از پاره‌های به هم پیوسته‌ی منثور و منظوم بدیعی است، اصل همان ستیز است تا حد فداکاری و از جان گذشتگی در برابر خصم نیرومند و پرقدرتی که نیروی شر و مانع رسیدن دلدادگان است و توصیف دقیق سیمای او که دشمن مشترک قهرمان مثبت منظومه و مردم عادی است، منظومه را از ماهیت تجریدی و انتزاعی بیرون می‌آورد و به آن معنایی همگانی و مردمی می‌دهد.

بعضی از عاشیق‌ها تا یکصد منظومه از حفظ دارند. تا کنون بیش از پنجاه منظومه‌ی عاشیقی از سوی فولکلورشناسان جمهوری آذربایجان چاپ شده است و متأسفانه در ایران در این باب گام‌های جدی و علمی برداشته نشده است.^{۱۹}

۹-۲. دیوانی

نوعی دیگر از شعر عاشیقی است که اغلب مانند قوشما در سه یا چهار بند ساخته می‌شود. هر بند چهار مصراع ۱۵ هجایی دارد. در دیوانی هم مانند انواع دیگر، علاوه بر مضامین حکمت‌آموز، نصیحت، تغزل و جز آن، مطالب نیز گنجانیده می‌شود.

مثال از عاشیق **علسگر**:

اسمیدی عاشیق **علسگر**، بودو دؤورانییم منییم،
 غربت ائلده بیر گوژلده قالدی پیمانیم منییم،
 اوّلدورسده بو سئودادا، حلالدی قانییم منییم،
 اینجیمرم دوست یولوندا بوزیاندان کنچیمیشم.

نمونه از عاشیق حسین شمکیرلی:

بیرگون بیر شجر گوردوم گولونون یارپاغی اوج،
بوگونبذن باش وئریب اوگونبذن تاغای اوج.
اگله شئیدیم بیر مقامدا او مجلسده وار ایدیم،
اوردا حق باده وئردی قدح وئرن ساقی اوج.

او ساغری بئله گوردوم بئش یئردن قاینای وار،
دوققوز یئردن می وئرییدی اون یئددی بودای وار.
اوتوز دوردو بار گتیریب، یوز اون دورد یارپاغی وار،
او یارپاغین آراسیندا دولانان نوورای اوج.

او مجلسده اگلشمیشدیم گوردوم گوزوم یاش وورور،
اون ایکی تام اوستاد گلیب بیر زندانا وورور.
قیرخ سگگیز شاگیردی وار بیر دیوانا باش وورور،
او باخچادان کمان آلدی عاشیق حسین آغی اوج.

۱۰-۲. طنز در شعر عاشیقی

طنز یک اصطلاح ادبی - اجتماعی است. این نوع ادبی اغلب با مزاح، لطیفه، شوخی، فکاهی، هزل و هجو و جز آن اشتباه می‌شود. در نوع ادبی طنز، کمدی و درام در هم می‌آمیزد، بیدار باشی تلخ است که چون تازیانه‌ای بر چهره‌ی زمان فرود می‌آید، خنده را به روی لبان خواننده و شنونده می‌خشکاند و او را وادار به تفکر می‌کند. از این نوع ادبی شاعر و سراینده زمانی بهره می‌جوید که می‌خواهد شنونده و خواننده‌اش زحمت اندیشیدن به خود دهد و به حقیقتی تلخ پی ببرد.

۴۶ گونه‌های ادبیات عاشیقی

پیدایی طنز با تکامل و رسایی جامعه‌ی بشری رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. هر چه ظلم و فساد و بدی در جامعه بیشتر شده، به همان اندازه ادبیات طنزی نیز رشد و تکامل یافته است. مضامین طنزی در تمام انواع و مواد ادبیات شفاهی نظیر ضرب المثل‌ها، داستان‌ها، افسانه‌ها، ترانه‌ها و جز آن به چشم می‌خورد. پژوهشگران ادبیات‌شناس *آذربایجان*، در مقوله‌ی ادبیات طنزی در فولکلور آذری، انواع زیر را باز شناخته‌اند:

۱. آتالار سوزو.
۲. آتماجالار.
۳. یاهالتماجالار.
۴. قاراوللیلر.
۵. لطیف‌لر.
۶. تمثیل‌لر.
۷. ناغیللار.
۸. بایاتیلار.
۹. حربه- زوربالار.
۱۰. مئیخانه‌لر.
۱۱. تازیانه‌لر.

که برای بحث پیرامون هر یک از این انواع، مجالی گسترده بایسته است. در کنار همه‌ی این‌ها مجموعه‌ی عظیم «ادبیات طنزی عاشیقی» قرار دارد که نخستین نمونه‌های ساده و بسیط آن در منظومه‌های حماسی دوازده‌گانه دده‌قورقود به چشم می‌خورد. نخستین قطعه‌ی موزیکال طنزی از اثر دیرسال، قطعه‌ای است که در مقدمه پس از حمد خدا، نعت رسول و ذکر مفاهیمی چند از *قرآن مجید* و درباره‌ی عزت و عظمت مادر و محبت مادری در باب زن‌ها و با مناسبتی مثبت به عنصر زن مؤمن سروده است و آن چنین است:

قادینیلار دؤرد دورلودور،

بیررسی سولدوران سویدور.
بیررسی ائوین دایاغیدیر،
بیررسی نئجه سؤیلر سن بایاغیدیر.

برگردان کامل فارسی این قطعه به عنوان نمونه‌ی طنزی ادبیات عاشیقی
چنین است:

و زن‌ها چهارگونه‌اند: یکی ستونی که خانه را نگه می‌دارد.
یکی بلای خانمان برانداز است.
یکی همچون توپی است که پیوسته می‌گردد.
یکی از هر چه بگوئید بدتر است!

زن گونه‌ی نخست که ستون خانه است آن را نگاه می‌دارد.
به گاهی که مهمان سر می‌رسد و شویش در خانه نیست، خوردنی و نوشیدنی فراهم
می‌آورد.
او را بدرقه می‌کند. او از سلاله‌ی فاطمه است. ای خان من! امید که چنین زنی
نصیب شما شود.

زن دومی که بلای خانمان برانداز است،
بامدادان پگاه از جایش برمی‌خیزد،
بدون شستن دست و روی خود به دنبال قرص نان و ظرف ماست می‌گردد!
چنان می‌خورد که بترکد!
گوید: «از وقتی زن این مرد شدم سیر نخوردم!
زودا خانه‌اش خراب شود!
هیچ‌گاه خنده بر لبانم ننشسته!
همیشه پا برهنه بوده‌ام!

باشماق نداشته‌ام که بر چهره بندم!»
ای خان من! امید که همچون زنی بچه‌دار نشود!
هرگز نصیب اجاق شما نگردد

سوم، زنی که چون توپ می‌گردد،
سحر از خواب برمی‌خیزد،
بی‌آن که دست و رویش را بشوید دور آلاچیق‌ها با شتاب گام برمی‌دارد.
همه را به جان هم می‌اندازد،
شایعه می‌سازد و افترا می‌بندد!
تا تنگ غروب بیرون است.
وقتی به خانه برگردد، می‌بیند گوساله یا سگ گرسنه‌ای داخل خانه رفته است.
خانه چون مرغان شده است!
بر سر زنان همسایه فریاد می‌کشد:
«زلیخا، زبیده، رقیه، جان‌قیز، جان‌پاشا، ایناملک، قوتلوملک!
می‌دانستید که من به مردن نرفته‌ام!
باید در این خرابه بخوابیم!
سخت بود که سری به این خرابه بزنید!»
خان من! کودکان همچو زنی بزرگ نشوند! نصیب اجاق شما نگردد.

چهارم، زنی که دیگر بدتر از او یافت نشود!
چون مهمانی آید و شویش غذا بخواد، گوید: از جان من چه می‌خواهی؟
در این خراب شده مگر آرد و غربالی پیدا می‌شود؟
شتر هم که از آسیاب برنگشته است!
سپس دست به پشت زده رویش را بر می‌گرداند و پشت به شویش می‌کند.
حرف‌های حساب در او اثر ندارد،

او از نسل خر کشتی حضرت نوح است که با شیطان وارد کشتی شد!
خدا شما را از وی برکنار دارد!
ای خان من! امید که چنین زنی هرگز نصیب اجاق شما نگردد.^{۲۰}

این قطعه که هزار و چند صد سال پیش به زبان ترکی آذربایجان نگارش یافته و اکنون در مقدمه‌ی «کتاب دده قورقود» موجود است، نخستین قطعه‌ی طنزی مکتوب شعر و موسیقی عاشیق‌های معاصر آذربایجان به شمار می‌رود. تقطیع هجایی مصراع‌ها نشان می‌دهد که آهنگ ریتمیک طنزآلود خاصی نیز آن را دنبال می‌کرده و با آهنگ‌های پاره‌های دیگر مقدمه فرق داشته است.

عناصر طنزی در این منظومه‌ها فراوان است. مثلاً، در حماسه‌ی «پامسی بیترک» آن جا که قهرمان داستان آرایش عروس خان را به استهزا می‌گیرد و «حتی خاتونان خان‌های بزرگ در زیر حجاب می‌خندند»^{۲۱}

ریشخند و کنایه و عناصر طنز در منظومه‌ی نامبردار «کوراوغلو» نیز مشهود است. در یک جا، به استهزا می‌گیرد از اظهار عشق ناپاک زن شاه به او یاد می‌کند و در جای دیگر از قدرناشناسی اهل زمانه به ریشخند سخن می‌گوید:

بینادان گۆزل اولمایان،

تئلین قدرینی نه‌بیلر؟

چۆلده گزئن بوز سئرچه‌لر،

گولون قدرینی نه‌بیلر؟

در شعر عاشق عباس توفارقانلی نیز شکایت از زمانه و از آدم‌های بد به شیوه‌ای طنزآمیز بیان شده است:

آی حضرات بی‌زمانه گل‌بیدیر،

آلا قارقا شوخ ترلانی بگنمز،

اوغوللار آتانی، قیزلار آتانی،

۵۰ گونه‌های ادبیات عاشیقی

گلبنلرده قاینانی بگنمز.

میران تبریزی یکی از عاشیق‌های اواخر دوره‌ی صفویه در سرودهای طنزی خود، سخنانی کنایه‌آمیز از تجار و اهل بازار دارد و حرام‌خواری آنان را افشا می‌سازد:

حلال قازانجینا حرام قاتارسان،
شاهین - ترازونو اگری توتارسان،
آرتیغا آلیبان اکسیک ساتارسان،
حرام قازاندیغین زر نئچه اولور؟

این نوع قطعه‌های طنزآلود که نوعی خنده‌های دردناک نیز در آن‌ها وجود دارد در آفرینش عاشیق‌های بازپسین فراوان دیده می‌شود. *خسته قاسیم* یکی از این عاشیق‌هاست. این بند از او است:

ایگیدین قولوندا گرهک گوج اولو،
نامردین باشیندا زرین تاج اولو،
بیر اؤروک که بینوره‌دن کج اولو،
باشی عرشه دگه، دیبی دوز اولماز.

خسته قاسیم هجویه‌ای معروف به «دلاک» هم دارد. این بند، از آن هجویه است:

بو اوستا نئجه اوستادیر،
همیشه گؤزو تاسدادیر،
خسته قاسیم جان اوسته‌دیر،
ائله بیلیر پول چیخادیر!

در شعر خسته قاسیم عناصر طنزی، بیش از هر عاشیق دیگر به چشم می‌خورد. او ترکیبات و عبارات و اصطلاحاتی نظیر «گرافگویانی که رستم زال را نمی‌پسندند»، «چوب سگ شهری»، «ماهی می‌بیند و شاه ماهی می‌انگارد»، «ماری که دم بر گوش خود دارد» و «آهویی که پوست شیر را می‌کند» ابداع کرده و به کار برده است. در جایی گوید:

یالانینی گئرچک انتمگه گل‌میش،
سوخولجان ایلانان چاتمایا گل‌میش،
قارقا بولبول کیمی ئوتمگه گل‌میش،
قفس‌لره یتمک ایستر، یترمی یتمز، یتمز.

عاشیق‌هایی نظیر: عاشیق موسی، عاشیق حسین شمکیرلی، عاشیق پناه، ملاجوم، عاشیق جواد، عاشیق علسگر و عاشیق بیگر همگی در آفرینش شعری خود از عناصر طنزی سود جستند.

عاشیق موسی در شعر «تल्ली ساز» گوید:

یولدان چیخیب یولون آزمیر،
ابلیس کیمی آرا پوزمور،
سنین تکی جادو یازمیر،
نه گوناھی تल्ली سازین؟

سیر در گلزار شعر و موسیقی عاشیق‌های آذربایجان و تعیین عناصر طنزی در خلاقیت این خنیاگران مردمی را مجالی وسیع و بایسته لازم است. به نظر ما باید واحدهای درسی تئوریک مستقلی با عناوینی نظیر «متون شعر عاشیقی»، «تاریخ شعر عاشیقی»، «تاریخ موسیقی عاشیقی»، «انواع شعر عاشیقی»، «عاشیق‌های مسلمان»، «تأثیر قرآن و حدیث در شعر عاشیقی» و جز آن در برنامه‌های درسی دانشگاهی گنجانیده شود و این ذخایر فرهنگی عظیم جهان

اسلام و ایران عزیز را پیش از آن‌که مورد دستبرد اجانب قرار گیرد، خود صاحب شویم. آن‌گاه می‌توان به پژوهش عمیق در مقوله‌ی «طنز» در شعر و موسیقی عاشیق‌ها نیز دست زد. گفتار حاضر به مثابه‌ی مدخلی ناچیز بر تحقیقات آینده برجای خواهد ماند. در گستره‌ی موسیقی عاشیقی باید اشاره کنم که قطعات طنزی در ریتم‌ها و آهنگ‌های خاصی نواخته می‌شود نوع تکامل یافته‌ی این موسیقی طنزی هم اکنون در بازی‌های محلی «قاراگوز و حاجیواد» برجای است. این بازی طنزی و کمیک از ایران به آسیای صغیر رفته و اکنون در کشور همسایه‌ی ما ترکیه، از شهرت خاصی برخوردار است.

مرحوم دکتر **جاهد اوز تنلی**، استاد فولکلورشناس اهل ترکیه در این باب تحقیقات ارزنده‌ای دارد و متأسفانه خود ما از پژوهش در آن تا کنون غافل بوده‌ایم. بسیار رنج‌آور است که ما وارثان این گنج عظیم، با بی‌اعتنایی جاهلانه‌ای به تحقیر فرهنگ عاشیقی بپردازیم و در *دانشگاه ادینبرگ* بر روی مضامین منظومه‌های عاشیقی رساله‌ی دکتری به جلسه‌ی دفاع برده شود و در شهر *میلان / ایتالیا* گزیده‌ی آثار عاشیق‌های تبریز و /هر چاپ شود و در *دانشگاه اویسالا* «فرهنگ لغات شعر عاشیقی ایران» تألیف گردد و روس‌ها به تحریف و نشر به اصطلاح آکادمیک آثار عاشیق‌های ما دست بزنند!

گسترش موسیقی عاشیقی که برگرفته از ذوق اهل ایمان و حق‌باوران این مرز و بوم است و در بستر زمان بالیده است، می‌تواند سدی عظیم و نفوذناپذیر در مقابل تهاجم طرب مبتذل خودی و بیگانه باشد. «عاشیق‌ها» پیوسته خود را «اهل ایمان» و «حق عاشیقی» نامیده‌اند و آفرینش ادبی آنان سرشار از معارف اسلام و مفاهیم قرآنی است.

۳. عاشیق‌ها، کاهنان دلسوخته



پیشینه‌ی تاریخی فرهنگ عاشیق‌های آذربایجان، از گذشته‌های بسیار دوری تغذیه می‌شود. آثار مکتوب به جای مانده‌ی این فرهنگ دیرینه از هفت هزار سال پیش به دست ما رسیده است. کلمات «قوپوز» و «آشیق» نخستین بار در الواح سومری به کار رفته است. این واژک‌ها مشتق از دو مصدر (Qopmaq) و (Ashmaq) است که اولی معنای «نواختن بر زه و زخمه» را می‌دهد و دومی در مفهوم «خنیاگری» آمده است. در میان الواح یاد شده چند لوحه وجود دارد که نقش عاشیق قوپوز بر سینه فشرده بر آنان نقر و حک شده است. نخستین گروه عاشیق‌ها، نقش کهانت قبیله‌ای را نیز داشته‌اند، به گونه‌ای که هم حکیم و اندرزگو و معلم قبیله بودند و هم وظیفه‌ی طبابت بر عهده داشتند و بیماران را با گیاهان شفابخش درمان می‌کردند. به دیگر سخن یک عاشیق در واقع طبیب امراض روانی و جسمانی افراد قبیله به شمار می‌رفته است و مورد احترام بوده است.

عاشیق‌ها پیوسته توانستند این شخصیت را حفظ کنند و بر موسیقی متأخر آنان نیز هیچ‌گاه گرد ابتدال نشست و پیوسته عرفان متعالی خود را حفظ کرد. آنچه که اکنون به عنوان نخستین منظومه‌های مدون عاشیقی در دست داریم، مربوط به دوره‌ی اساطیری (Mythologique) عاشیق‌هاست. منظومه‌ی «آق‌آنا» شاید یکی از کهن‌ترین این منظومه‌ها باشد که در یونان باستان «آکینه» (Akina) و در ایران باستان «میشانا» (Mishana) تلفظ شده است. آق‌آنا نخستین موجود لطیفی است که «تانری» (Tanri) او را از لعاب دهان خود می‌آفریند. زئوس نیز آکینه، اورمزد و میشاننا را به طریق مشابه می‌آفریند.

منظومه‌های عاشیقی «آق‌آنا» بعد از اسلام بر مجموعه‌هایی نظیر «دیوان لغات الترک» و کتاب «الادراک فی لسان الاتراک» و نیز «جامع التواریخ» خواجه رشیدالدین راه یافت و واریانت‌های آن در «گاتا»های منسوب به زرتشت و در اسطوره‌های یونان برجاست.

بی‌گمان عاشیق‌ها آفریننده‌ی این سمفونی اساطیری بودند و آن را ساز و آواز و همراه با حرکات موزون و نقالی و قصه‌گویی اجرا می‌کردند و جنبه‌های قوی مذهبی و آیینی داشت که نشانه‌های آن هنوز در «متل»های آذربایجان موجود است. نظیر این متل:

اثرکچ قازاندا قاینار،

قنبر یانیندا اوینار.

قنبر گندر اودونا،

قارغی باتار بودونا.

قارغی دگیل قمیشدی،

بئش بارماغیم گوموشدو... .

که نشان از آیین خاص رقص مذهبی در اطراف دیگی دارد که با آداب خاصی بز را در آن می‌جوشانیدند و نماد پنج انگشت نقره‌ای را به حرکت درمی‌آوردند و این همه را گروه‌های نوازنده‌ی عاشیقی اجرا می‌کردند. یکی دیگر از منظومه‌های باستانی عاشیق‌ها منظومه موسیقایی «آلپ ارتونقا» است که در فارسی *افراسیاب* تلفظ شده است و دارای موسیقی بسیار حزن‌آور و اندوهگین است.

بعد از گردن نهادن به اسلام، عاشیق‌ها نقش کهانت خود را به گونه‌ای دیگر حفظ کردند. دوره‌ی اسلامی دوران تکامل ادبیات و موسیقی متعالی عاشیقی به شمار می‌رود. در این دوره بیش از دوازده گونه‌ی شعری و هفتاد عنوان قطعه موسیقی ابداع شد که بر همه‌ی آن‌ها عرفان مثبت اسلامی و شعور مذهبی حاکم

۵۶عاشیق‌ها، کاهنان دلسوخته

است. از میان این انواع به «ایلاهی» و «اوستادنامه» می‌توان اشاره کرد که در کیفیت آفرینش کاینات و اسرار خلقت با موسیقی سنگین و آرامی اجرا می‌شود و هر عاشیق موظف است که پیش از ورود به هر بحث موسیقایی و معرکه‌گیری هنری، آن را اجرا کند.

دیگر انواع شعر و موسیقی عاشیقی نیز مانند «بایاتی»، «گرایلی»، «گوزل‌لمه» و غیره همه در خدمت کل به هم بسته‌ی این روند عرفانی سوق داده می‌شود. شعر و موسیقی عاشیقی در آذربایجان پس از رستاخیز عظیم فرهنگی در دوره‌ی شاه اسماعیل صفوی معروف به *ختایی* اوج گرفت و عاشیق‌های نام‌آوری چون: عاشیق *قوربانی*، عاشیق *عباس* و بعدها: عاشیق *جمعه*، عاشیق *خسته قاسیم*، عاشیق *علسگر* و جز آن ظهور کردند و این مجموعه را اعتلا بخشیدند.

موسیقی عاشیقی اکنون از مجموعه‌های متعالی و گران‌جای هنری ایران‌زمین به شمار می‌رود و شایسته‌ی اعتنا و عنایت دانشگاهی و آکادمیک است که بتوان رنج و محن و آلام سینه‌های سوخته را از خلال سده‌های پرفراز و نشیب تاریخی به وسیله‌ی آن‌ها بازشناخت.

۴. عاشیق قوربانی،

آرمانگرای صافی ضمیر



عاشیق قوربانی، از عاشیق‌های متعهد دربار شاه اسماعیل صفوی بود که در زمان حیات خود، شهرت قبول و آوازه یافت و قوپوز بر دست، مبلغ آرمان‌های رستاخیز فرهنگی شاه اسماعیل شد که خود وی نیز قوپوز می‌نواخت و «ختایی» تخلص می‌کرد.

عاشیق قوربانی در روستای «دیری» نزدیک تبریز به دنیا آمده، در تبریز نشو و نما کرده و در همان شهر به نهضت قزلباشیه پیوسته است و هنر نوازندگی و خوانندگی خود را وقف نشر معارف قزلباشیه و حروفیه کرده است. روشن است که در آن عهد، عاشیق‌ها از احترامی تقدس‌آمیز برخوردار بودند و قوپوز، مانند طنبور، در خانقاه‌ها و جم‌خانه‌ها نواخته می‌شد و عاشیق‌ها برای بیان سخنان حکمت‌آمیز آیینی، آهنگ‌های سنگینی بر روی قوپوز ابداع می‌کردند.

عاشیق‌های روزگاران بازپسین در آذربایجان، به یاد وی منظومه‌ی بلندی زیر نام «دیریلی قوربانی» ساخته‌اند که در آن از هنر والای عاشیقی وی، آهنگ‌های جدیدی که برای نواختن بر روی قوپوز ابداع کرده و نیز از مبارزات حق‌طلبانه و دلدادگی‌های او سخن به میان آمده است.

گویند که آهنگ «شاه ختایی» را - که در موسیقی عاشیقی، آهنگی بسیار معروف است - او ساخته است و شعر زیر را هم خطاب به شاه اسماعیل بر آن آهنگ خوانده است:

من حق عاشیق‌م، حق یولا مایل،
کتابیم قرآن دیر، اولموشام قایل.
مرادیم، مرشدیم، ای شاه اسماعیل،

دردیمین الیندن فریادا گلدیم.^{۲۲}

بسیاری از اشعار عاشیق *قوربانی* را که خود وی برای اجرا در آهنگ‌های بدیع قویوز سروده است اغلب مردم *آذربایجان* از بر دارند. از جمله شعری که به آهنگی سوزناک ترنم می‌شود و باز خطاب به *شاه اسماعیل ختایی*، شیخ اوغلو، است و در آن از ظلم و ستمی که «قاراوزیر» بر او روا داشته، فریاد برمی‌دارد و سخن از درد و مصایب و محن مردمی دارد که در زیر تضییقات و ظلم و ستم فئودالی زیست می‌کردند. هم از این‌جهت است که این سروده‌ها، صدها سال است در حافظه‌ی مردم برجاست و سینه به سینه و نسل به نسل به ما منتقل شده است:

دیری داغلاریندن، اوزاق یوللاردان،

البته که بیر مرادا گلیمیشم.

دوورون ستمیندن، چرخین الیندن،

بیر شاهیم وار، اونا دادا گلیمیشم.^{۲۳}

بولبول ایدیم، آیری دوشدوم گولومدن،

فلک ووردو، جیدا سالدی الیمدن.

«قوربانی» یم، قارا وزیر الیندن،

«شیخ اوغلو» نا شکایته گلیمیشم.^{۲۴}

عاشیق *قوربانی* آهنگی نیز با نام «مرشد کامل» ساخته است و «دیوانی»‌های خود را در آن اجرا کرده است. آنچه از روایت‌های سنتی عاشیق‌ها بر می‌آید، این است که عاشیق *قوربانی* می‌توانسته است ظریف‌ترین و طبیعی‌ترین احساس‌های انسانی را با مهارتی استادانه به ساز و سخن وصف کند. شعر مشهورش که ردیف «بنفشه» دارد از این نظر حائز اهمیت است. این شعر فزون از اندازه روان،

۶۰.....عاشیق قوربانی

سلیس و سیال، واژه‌ها و ترکیب آن‌ها گوش‌نواز است. غم و حسرتی جانگداز نیز بر این شعر سایه انداخته است و در آهنگ حزن‌انگیزی اجرا می‌شود:

تانری سنی خوش جمالا یتیرمیش،
سنی گۆره‌ن عاشیق، عاغلین ایتیرمیش.
ملکلر می درمیش، گۆیدن گتیرمیش،
حاییف که دریلر آز بنفشه‌نی.^{۲۵}

قوربانی دئر: «کۆنلوم بوندان ساییری دیر،
نه ائتمیشم، یاریم مندن آیریدی؟
آیریلیغمی چکیب بوینو آگریدی،
هئچ یئرده گۆرمه‌دیم دوز بنفشه‌نی.»^{۲۶}

اهمیت خلاقیت عاشیق قوربانی در تاریخ موسیقی قوپوزنوازی آذربایجان در آن است که سنت آهنگ‌سازی و نوازندگی آیینی و مذهبی را هم قوام بخشید و در تبجیل و تسجیل آن کوشید. در این میان، به آهنگ‌های تند سنگینی که مناقب و مدایح اهل بیت - علیهم‌السلام - به ویژه مولی‌الموحدین، حضرت علی بن ابی‌طالب (ع)، در آن‌ها اجرا می‌شد، می‌توان اشاره کرد. مثلا، منقبت زیر و آهنگ سنگین آن را در نظر آوریم:

دامنده قالمیشام، یتیش دادیما،
اؤوزونو خییره یتیرن، علی (ع).
او دم ذوالفقاری چکن زبانه،
دین سیزلری دینه گتیرن علی (ع)^{۲۷}

منیم پیریم کوثر اؤسته ساغ ایدی،
مؤمنلرین یئری جنت باغیدی.

«قوریانی» نین بوگون مشکل چاغیدی،
جمیع مشکل لری بیتین، علی (ع).^{۲۸}

آهنگ‌های متعددی، اکنون از سوی عاشیق‌های آذربایجان، با یاد و نام عاشیق قوریانی نواخته می‌شود. کهن‌ترین نسخ خطی اشعارش نیز مربوط به اواخر صفویه است و در آن‌ها برخی اشعار فارسی هم به او نسبت داده شده است. از جمله غزلی با ردیف «ماست»:

جنگ با خود، صلح با دشمن طریق دین ماست،
کافر و مؤمن، همه یکرنگ در آیین ماست.
از دم سرد سبک‌مغزان ز جا، کی می‌روم؟
توده‌ی غبرا غبار دامن تمکین ماست.
مبحث هفتاد و دو ملت حق بود در کیش عشق،
هرکه این فرمود، نور دیده‌ی حق بین ماست...

عاشیق قوریانی، علاوه بر منظومه‌های غنایی و اشعار آیینی و مذهبی و سروده‌های پندآموز و اخلاقی خود که اغلب در آن‌ها از زمانه شکوه می‌کند و غم‌ها و محنت‌های مردمی را که در اثر مظالم ستمگران روزگار به حیات مشقت‌بار خود ادامه می‌دادند، بیان می‌کند. شعرهای تند سیاسی نیز دارد که بسیاری از جملات آن‌ها جزو ضرب‌المثل‌ها و گنجینه‌ی فولکلور آذربایجان درآمده است.

عاشیق قوریانی تجنیس‌ها و گرایلی‌های معروفی نیز دارد. وی صنایع لفظی و بسیاری از آرایه‌های ادبی را با آفرینش بدیع خود، در شعر خویش به کار برده است. گرایلی‌های او از تغزلی جاندار، طبیعی و سلاست خاص برخوردار است:

آی آقالار، آی قاضیلار،
یار یامان آلاتدی منی.

ال آتدیم یارین الینه،
یار کنار آتدی منی.^{۲۹}

تور قوردوم چشمیم گؤلونه،
ایلیشدی سونان تئلینه.
دوشدوم دیل بیلمز الینه،
آلدی، اوجوز ساتدی منی.^{۳۰}

قوربانی دیر منیم آدیم،
آدم آتادی بنیادیم.
شش آتدیم، چهار اوینادیم،
آخر فلک اوتدو منی.^{۳۱}

در تاریخ شعر و موسیقی عاشیقی آذربایجان، عاشیق قوربانی، نامی بسیار
والاجای و بلندمرتبه است. او را می‌توان یکی از بنیانگذاران هنر عاشیقی
رستاخیز فرهنگی عصر شاه اسماعیل ختایی به حساب آورد و یکی از نام‌های
بلندآوازه‌ی دوره‌ی دوم شعر و موسیقی عاشیق‌های آذربایجان که «دوره‌ی تشیع»
نام دارد برشمرد.

در بیرون از مرزهای ایران، پیرامون زندگی و آفرینش بدیع وی چندین
تحقیق دانشگاهی صورت گرفته و متون انتقادی آثارش چاپ شده است. اغلب
آهنگ‌های ابداعی او بر قوپوز نیز بازشناسی و تدوین شده است. متاسفانه در
ایران به لحاظ بی‌اعتنایی به متون ادبی و هنری «غیر فارسی»، بحث پیرامون
زندگی و آثار او تا کنون راه به دانشگاه‌ها نیافته است اما در سال‌های اخیر شاهد
چاپ آثار وی در تهران، تبریز و اردبیل از سوی علاقه‌مندان و ترکی‌پژوهان
بوده‌ایم. گذشته از آن، اکثر قریب به اتفاق عاشیق‌های معاصر اشعار و

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان..... ۶۳

آهنگ‌هایی از او به یاد دارند که می‌توانند بنوازند و اجرا کنند. امید آن که روزی شاهد تدریس آثار عاشیق قوریانی در دانشکده‌های ادبیات و دانشگاه‌های هنر باشیم.

۵. عاشیق عباس توفارقانلی،

شاعر لوستادنامه‌ها



آفرینش هنری و موسیقایی «عباس توفارقانلی» نیز وابستگی عمیقی به ادبیات شفاهی داشت و هم از این رو، او را نیز یکی از نمایندگان شعر و موسیقی عاشیقی به شمار می‌آورند.

منظومه‌ی نامبردار «عباس و گولگز» که یکی از زیباترین داستان‌های منظوم ادبیات عاشیقی است توسط عاشیق‌های هم‌روزگار **عاشیق عباس** و با الهام از زندگی او ساخته شده است. آفرینندگان این منظومه‌ی زیبای عاشقانه، حوادث زندگی **عاشیق عباس** را اساس قرار داده‌اند و از مسایل اجتماعی و ضروری زمانه سخن به میان آورده‌اند.

در منظومه از مبارزه و ستیز **عاشیق عباس** با **شاه عباس صفوی** سخن به میان می‌آید. عاشیق‌ها در سیمای **عاشیق عباس** قهرمان این منظومه، سجایای نیک مردم، دفاع از منافع خلق، استقامت و صداقت آنان را جان بخشیده‌اند. گذشته از **شاه عباس**، نام شخصیت‌های تاریخی دیگری نظیر «الله‌وردی‌خان»، «دلی بنجان» و جز این‌ها در منظومه آمده است و نشانگر آن است که **عاشیق عباس** با اینان هم‌زمان بوده است. «دوستو شیروانی» از عاشیق‌های توانای هم‌روزگار او بود. از مناظره‌ای که از **عاشیق عباس** و **دوستو شیروانی** بر جای مانده، روشن می‌شود که **عباس** در آن زمان جوان و نارس بوده و تازه به دنیای ادب و موسیقی عاشیقی گام نهاده است. در حالی که **دوستو شیروانی** عاشیقی دیرسال و نامبردار بود. در این مناظره **دوستو شیروانی** به **عباس** «آی جوان عاشیق!» و **عباس** به او «کامیل اوستا» خطاب می‌کند.

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان..... ۶۷

عاشیق عباس در سروده‌های خود تخلص «قول عباس» و «شکسته عباس» و «بایات عباس» هم به کار می‌گیرد. خود از مردم «توفارقان» (= آذرشهر کنونی) بوده است. چندین جا از زادگاه خود نام برده است. از جمله:

من تو را جان خطاب کردم، تو نیز من را.
بر آتش عشق، چون من گرفتار آی و بسوز.
نامم عاشیق عباس، خود از توفارقان،
گاه بر من بنال! و گاه یاد آر از من.

بنا به روایتی که در منظومه‌ی «عباس و گولگز» آمده است، عاشیق عباس به دختری به نام «گولگزپری» عاشق بود. شاه عباس وقتی از زیبایی «گولگزپری» خبر می‌گیرد، پهلوان خود «دلی بیجان» را مأمور می‌کند و او را به زور به اصفهان و حرم‌سرای خود می‌کشد:

من عباس هستم و دروغ نمی‌گویم،
مردم، من و سرزمین من را چاپیدند.
خواجه دلی بیجان، الله وردی‌خان،
آوخ! دلی بیجان دلدارم را هم برد.^{۵۸}

در ادبیات شفاهی، گاهی محبت وطن، مادر و یار، یک‌جا وحدت تشکیل می‌دهد؛ چرا که مردم همیشه مفاهیم وطن و مادر را مقدس و عزیز داشته‌اند. خود از این رو است که در شعری که با مردم بستگی دارد، این سه واژه- وطن، مادر و جانان- کنار هم و در آغوش هم آمده‌اند.

در قرون وسطا بیگانگان سرزمین‌ها را غارت می‌کردند و بخشی از مردم را به اسارت می‌گرفتند. در ادبیات شفاهی به ترانه‌ها و سرودهای بی‌شماری درباره‌ی این اسیران برمی‌خوریم. عاشیق عباس نیز به سرنوشت شوم سرزمین

۶۸عاشیق عباس توفارقانلی

مادری خود و بلا و مصایبی که بر سر دلداده‌اش آمده، دل می‌سوزاند و مردم را به اتحاد و همبستگی فرا می‌خواند.

عاشیق عباس می‌دید که در نتیجه‌ی محاربات خونین فئودالی، شهرها به ویرانه‌زاری بدل می‌شدند، انسان‌ها گروه‌گروه نفی بلد و تبعید می‌شدند، چپاول‌های جنگی و مالیات‌های سنگین، به آتش کشیدن شهرها و روستاها، رבוده شدن دختران و زنان جوان برای حرم‌سراها فلاکت مردم را دو چندان می‌کرد. این است که عاشیق می‌خروشید و هم‌وطنان خود را به سوی اتحاد و یکپارچگی فرا می‌خواند:

عباس این سخنان را به آهستگی می‌سراید،

جوی بیاندازید و آب روان سازید.

اگر مردم یکی باشند، کوه را جاکن می‌کنند.

اگر حرف یکی باشد، ضربه‌اش سنگ را می‌شکند.^{۵۹}

عاشیق عباس به طور کلی اندیشه‌ها و آرزوهای توده‌های مردم را ترنم کرده است:

در آسمان، اختران به شمارند،

بیمار صدساله جان گرفته است.

شما را گویم از زمانه‌ای که،

فقرا صورت بر پای گاو می‌مالند.^{۶۰}

در این سروده‌ها که به آهنگ‌های سوزناکی اجرا می‌شده، محبت عمیقی نسبت به مردم ابراز شده است. به زبان فقرا و در جبهه‌ی آنان از منافعشان دفاع می‌کند. از واقعیت‌های تلخ‌بار جامعه‌ی فئودالی و بی‌ارزش بودن راستی و درستی سخن می‌گوید:

کره‌ها پشت سر مادینه‌ها ره می‌سپزند،

هر کس به این جهان پا نهاد، روزی هم خواهد رفت.
اگر دارایان دروغ گویند و فقیران راست گویند،
سخن دارایان را می‌نیوشند.^{۶۱}

در جاهای دیگر، به تکرار، از تلخی حیات پر مشقت مردم حرف می‌زند:
پری من!

عباس را به پای چوبه‌ی دار بردند،
هم‌چنان که فقرا را به پای پول می‌برند.
کاش چون حنا بر پای تو می‌لغزیدم.
اکنون بر جوانمردی چون من پوزخند بزن!^{۶۲}

عاشیق عباس گرچه از ماهیت اصلی حدوث فقر و فلاکت در جامعه‌ی
فئودالی آن عهد آگاهی درست نداشت، ولی تضاد عمیق میان طبقات حاکمه با
توده‌های مردم را می‌دید. مساله‌ی دارا و نادار از مسایل اساسی شعر عاشیق
عباس است. در اوستادنامه‌ای معروف به «به‌یه‌نمز» (= نمی‌پسندد)، نابرابری‌های
اجتماعی و تضاد میان دارایان و ناداران را به روشنی تصویر کرده است:

شما را گویم از زمانه‌ای که،
کلاغ سیاه، بلبل زیبا را نمی‌پسندد.
پسران پدر، دختران مادر را،
و عروسان مادر شوهر را نمی‌پسندند.

کسانی سرگردان کوهساران‌اند،
کسانی که آرایه‌شان گل‌ها و نرگس‌هاست،
کسانی تن‌پوش کرباس هم ندارند،
کسانی که حریر می‌پوشند و زرینت را نمی‌پسندند.

کسانی اراده می‌کنند و کار زیاده،
کسانی به مراد خود نمی‌رسند،
کسانی به نان جوین محتاج‌اند،
کسانی هم کره می‌خورند و عسل را نمی‌پسندند.^{۶۳}

موضوع اصلی و اساسی شعر عاشیق عباس، احساس‌های انسانی و این جهانی و زندگی جاندار و واقعی است. در شعر «قشنگ اسمر» (= اسمر زیبا) گوید:

همه می‌دانند از نسل «آدم آتا» هستیم،
آسمان را ندانم، هفت لای زمین هستیم.
شکسته عباس خراباتی‌ام،
تو ای دل، آبادت ندیدم.^{۶۴}

«خراباتی» در ادبیات آذری، معنایی سوای مفهوم خود در فارسی دارد. در این‌جا خراباتی، یعنی کسی که به احکام خرافه‌پرستی گردن نمی‌نهد و به تلذذ معقول از زندگی گرایش دارد و امیال طبیعی و این جهانی در خود می‌پرورد. در گذشته، در شهرهای کهن آذربایجان محله‌هایی به نام «خرابات» بوده است که در آن‌جاها رقصندگان، نوازنده‌ها، شاعران، هنرمندان و «اهل حال» جمع می‌شد. این گروه اغلب رفاه مادی نیز نداشتند. هم این است که عاشیق عباس می‌گوید: «تو ای دل، آبادت ندیدم!»

در شعرهای دیگری نیز از زندگی ناخرسندی نشان می‌دهد:

چون پروانه دور سرت می‌گردم،
به حسرت چشم به راهم، من را نگر.
از ستم عشق و از دست جور چرخ،

رنگ رخسارم زرد شد و چون گل پژمردم، من را نگر!^{۶۵}

این دنیا که برای برخی‌ها وسیع است، برای او تنگی می‌کند:
عباس می‌گوید روی جوان زیباست.
دل من سوراخ سوراخ است.
شما را گویم از چه رو این جهان بزرگ، من را تنگ است.^{۶۶}

گاهی که غم و دردش فزون می‌شود، از بی‌وفایی دنیا و بی‌اعتباری زیبارخان هم شکوه می‌کند:

مه از این کوه‌ها بگذر،
بهار آمد، برف بر جا نیست.
این جهان بی‌وفاست،
زیبارخان را اعتبار نیست.^{۶۷}

اما این‌گونه بی‌تابی‌ها در خلاقیت عاشقی عباس، حالت گذرا دارد. او در اصل عاشیقی مثبت‌اندیش است. بیشترین بخش خلاقیت وی به عشق و محبت اختصاص دارد. عشق الهی برای او نیرومندترین حس است که به زندگی پای‌بندش می‌کند. زیبارخان شعر او حتی زیباتر از حوریان افسانه‌ای و خیالی‌اند:

زیبارخی تیرم زد،
چنین ابرویی ندیده‌ام.
حوریان و فرشتگان هم گرد آیند،
همچو او فرشته نمی‌شوند.^{۶۸}

این زیبارخ، زیبایی معنوی هم دارد و «دردشناس» است:
بگریاند و سپس خنده بریزد،

۷۲.....عاشیق عباس توفارقانلی

اشک چشمم را پاک کند،
زیبارخی که دردشناس باشد،
اشاره‌ی چشم و ابرو را نیازی نمی‌شاید.^{۶۹}

عاشیق او را چشم و چراغ خود و نشاط دلش می‌داند:
به هنگام ملالت دل غمینم،
دیدم، یار آمد، یار آمد.
چشم و چراغ دلباخته‌اش،
دیدم یار آمد، یار آمد.^{۷۰}

هجران انتظار و حسرت دوری از وطن نیز از مضامین اساسی شعر عاشیقی
او است:

عارفان، شما را می‌گویم از جبر خونین فلک،
از خویش و آشنا و ایل خود جدا شدم.
چون فرهاد قهر شیرین خوردم،
و بسان سیم از ساز جدا شدم.^{۷۱}

در جای دیگر می‌گوید:
به فرمان شاه، خان بر خان هجوم برد،
به جای اشک، خون از چشمم سرازیر شد.
دستها از هم گشود، زبان پیچید، جان در رفت.
آخرش بر دار بردند و نیامد.^{۷۲}

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان ۷۳

عاشیق عباس به ظرایف و دقایق موسیقایی زبان شعر آشناست. زبانش ساده، جاندار، شیرین و طبیعی است. چنان‌که نمی‌توان میان آن‌ها با بیایاتی‌ها و قوشماها فرق نهاد:

عباس گوید گل سرخ را بچین،
و بر روی سینه‌ام بیافشان.
دو بوسه از صورت سفیدگونت بده،
این را سهم همسایگی‌مان بشمار!^{۷۳}

و یا این‌که:

لب و دهانش چون صدف نازک،
تا دلش را به دست آرم، دلم خون شد.
مرگ از این زندگی بهتر است،
ای جوانمردی که از ایل خود جدا شود.^{۷۴}

عباس توفارقانلی، اوستادنامه‌های زیبایی نیز دارد. در این اوستادنامه‌ها به نصایح اخلاقی و تربیتی برمی‌خیزد، از دورویی، بخالت، خیانت، دزدی، چاپلوسی و غیر این‌ها انتقاد می‌کند و انسان‌ها را به نیک‌خواهی، گشاددستی، دوستی و برادری فرا می‌خواند:

کوچک‌تر از خود را کار نفرما،
حرفت زمین می‌افتد و بی‌مقدار می‌شوی.
هر کاری داری به دست خود انجام ده،
انسان در کار خود خیانت نمی‌کند.

حرمت بزرگ‌تر از خود را نگه‌دار،
و در برخورد از احوالش جو یا شو.

۷۴عاشیق عباس توفارقانلی

همسایهات را چون امانت می‌دان،
آن که نابودی همسایه‌اش را خواهد، خود نابود شود.^{۷۵}

دلنشین‌ترین تشبیهات و استعاره‌ها و مبالغه‌هایی که برگزیده و در شعر خود
به کار برده، گاه اعجاز‌آور است:
دلا! چون مجنون سر به صحرا بردار،
بر شاخه‌ی لاله‌ها بوسه زن.
چون پروانه دور سر دلدار بچرخ،
گیسوانش را بگشای و ماهش را بوسه زن.^{۷۶}

نوع «گرایلی» نیز در خلاقیت عاشیقی عباس جای عمده دارد. زیبایی‌ها و
مناظر طبیعی در این نوع سروده‌ها وضعی دیگر پیدا می‌کنند:
اینک فصل بهار آمد،
وقت لاله‌های کوهستان‌هاست.
گل سرخ شکوفان شده،
روزگار بلبلان فرا رسیده است.^{۷۷}

عاشیق عباس در گرایلی‌های خود مضمون شکوه و حسرت و غم نیز
می‌پرورد:

دل من که دردت را شمار نیست!
چه ناله می‌کنی؟ چرا می‌گریی؟
ای رفیق غم! دل من!
سرانجام تو هم زنار می‌بندی.^{۷۸}

شعر عاشیقی عباس سیال و سلیس است؛ آهنگین و موزون و لطیف است. در سروده‌های دلنشین و صمیمی خود از ذوق شاعرانه‌اش فراوان سود جست و با الهام از گنجینه‌ی فولکلور و ادبیات بومی سرزمین خویش آن را دارا کرده است. بسیاری از شعرهای عاشیقی عباس جزو گنجینه‌ی عظیم فولکلور آذری درآمده و سینه به سینه به نسل‌های بازپسین منتقل شده است. در این انتقالات مردم به سبک و سیاق خود تغییرهایی نیز در آن‌ها داده‌اند، دوباره‌سازی و صیقل‌کاری کرده‌اند و بعضی‌ها را حتی تکمیل نموده‌اند:

گام بر راه نهادم، ترسیدم،
از دست درد و غم، خواب به چشم نیامد،
شکارچی خسته‌ای بودم، نتوانستم بگیرم،
شکارم کوه‌های پر برف را پشت سر نهاد.
برده در میان مردم خوشنام است،
با اشک چشمم بر دریا آب پاشیدم.
مرغ دل در آسمان بال بر هم زد،
بند خود را پاره کرد و در رفت.
من عباسم، دروغ نمی‌گویم.
بلبل ناآشنا را به استخر ما گذار نمی‌افتد.
ترلان به دست من نادان افتاد،
نتوانستم شکارش کنم و دررفت.^{۷۹}

ویژگی‌های نیکو و مثبت شعر عاشیق بعدها در تکامل ادبیات عاشیقی نقش بزرگی بازی کرد و تأثیر عمیقی در خلاقیت عاشیق‌ها بر جای نهاد و بسیاری از عاشیق‌ها از او به عنوان «استاد» و با احترام یاد کردند. آهنگ‌های چندی نیز منسوب به او است که امروزه عاشیق‌ها، این قوپوزنوازان دلسوخته، در ساز اجرا می‌کنند و یاد او را گرامی می‌دارند.

۶. ساری عاشیق،

قوپوزنولز غربت



«ساری عاشیق» در تاریخ شعر و موسیقی عاشیقی آذربایجان با «بایاتی»ها و آهنگ‌های سوزناک و حزن‌انگیز خود معروف است. نام اصلی او را کسی تا کنون نیافته است. این قدر هست که در اواخر دوره‌ی صفویه زندگی می‌کرد و به «غریب عاشیق»، «ساری عاشیق» و «حق عاشیقی» معروف بود.

پژوهش‌ها روشن کرده است که وی در اواخر سده‌ی دوازدهم در یکی از دهات شهرستان *اهر* به دنیا آمده، دوران جوانی و باروری خود را در *قاراداغ* به سر آورده و سپس به ایالت *زورنگه* زور شمال کوچ کرده و در دهی به نام *قاراداغلی* ساکن شده است. اکنون مزارش نیز در آنجاست و گنبدی به سبک معماری اواخر دوران صفوی دارد.

عاشیق‌های بازپسین آذربایجان درباره‌ی زندگی او منظومه‌ای با نام «یاخشی و ساری» آفریده‌اند که امروزه اغلب عاشیق‌ها می‌توانند این منظومه را در ساز اجرا کنند و آن را از حفظ دارند.

این منظومه، ظاهراً بر اساس ماجرای دلدادگی‌های او ساخته شده است که دل در گرو عشق یک دختر روستایی به نام «یاخشی» می‌بندد. به نظر می‌رسد که وی بایاتی‌های زیر را خطاب به او سروده است که امروزه اغلب عاشیق‌ها آن‌ها را در ساز اجرا می‌کنند:

من عاشیق ترسینه قوی،

تر تنی ت سینه قوی!

یاخشی نین قیبله‌سینه،

عاشیقی ت سینه قوی.^{۳۲}

عاشیق یامانا گله،
دردین یامانا گله.
یاخشی یاخشییا گنده،
یامان یامان گله!^{۳۳}

من عاشیق بو داغ ایلن،
گول سینمیش بوداق ایلن.
سنه یاخشی دئمزلر،
من اؤلسم بو داغ ایلن.^{۳۴}

عاشیق‌های بعدی، در منظومه‌ای که در این باب سینه به سینه روایت کرده‌اند، گفته‌اند که گویا یاخشی برادری به اسم «یامان» داشته است که سد راه این دو دل‌داده بود طبق این روایت، یاخشی، زود مرده است و مرگ او تأثیر عمیقی بر دل عاشیق گذاشته است.

بایاتی‌های ساری عاشیق ماهیت اخلاقی دارد و اغلب پندآموز است و در سرودن آن‌ها استفاده‌ی زیادی از ضرب‌المثل‌ها و تعابیر مردمی می‌کند:

عاشیقم باغدا دارا،
زولفونو باغدا دارا.
وفالی بیر دوست ایچون،
رومو گز، بغداد آرا.

ساری عاشیق در یک بایاتی، خود را با سید عماد الدین نسیمی، شاعر و عارف قرن نهم، مقایسه می‌کند. وی شیوه‌های منصور حلاج را پیشه داشت و به سرنوشت او بمرد:

گوزه‌للیک سوی ایلن دیر،
شاهماردا سوی ایلان دیر.
نسیمی تک بو عاشیق،
یولوندا سویولاندیر.

بایاتی‌های ساری عاشیق اغلب با آهنگ‌های سوزناک ترنم می‌شوند. بایاتی‌های او را از نظر موضوع می‌توان دو دسته کرد: دسته‌ی نخست شامل مضامین مذهبی، سیاسی و اجتماعی و دسته‌ی دوم حاوی ترنم احساس‌های پاک و بی‌آلایش انسانی است و مضامین عاشقانه و غنایی را در بر دارد. ساری عاشیق، دین مدار و خدا محور است و اندیشه‌های والای روشنی دارد که با مهارتی خاص آن‌ها را بیان می‌کند و علی‌رغم حجم اندک بایاتی، توانسته است در چهار مصرع، جهانی معنی بگنجاند. در این اشعار موسیقایی، زیبایی هنری والایی خفته است:

من عاشیقم قانلی گول،
قانلی دانیش، قانلی گول.
یئمیش بولبول باغرینی،
اوندان آچمیش قانلی گول.^{۳۵}

بو عاشیق اودا یاندی،
اود توتدو، اودا یاندی.
یار چکدی، من یثریدیم،
من چکدیم، اودایاندی.^{۳۶}

ساری عاشیق گذشته از آهنگ‌های سوزناکی که بر بایاتی‌ها ساخته است، در ریتم‌ها و آهنگ‌های سنگین «دیوانی» نیز اجراهایی ابداع کرده و بر آن‌ها خود

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان..... ۸۱

شعر نیز ساخته است. از جمله شعر زیر که مشحون از آرایه‌های ادبی و تجنیس‌های زیبایی است:

گوژوم گوژجک سنی ایستر کام آلا،
برقی اؤزوندن داغیدیر باخشی.
فلک قویماز کیمسه یتسین کمالا،
باخما بو کج روین داغیدیر باخشی.
عرض حالیم سنه عیاندی، غرض.^{۳۷}

ساری عاشیق از کوچ‌های بی‌امان و اجباری حرف زده و در موضوع «غربت» نیز شعر سروده و از مصایب و بلاهای غربت سخن به میان آورده است:

عاشیق یوز خسته‌لیگه،
لقمان یوز خسته‌لیگه.
غربته دوشن جانیم،
دوشدو یوز خسته‌لیگه!

من عاشیق قالا قالدی،
بُرج قالدی قالا قالدی.
غربته دوشدوم اؤلدوم،
جنازه‌م قالا قالدی.^{۳۸}

ساری عاشیق، عاشیقی تغزلی است و در موضوع عشق، داد سخن داده است. بسیاری از بایاتی‌های عاشقانه که ورد زبان مردم آذربایجان است، منسوب به او است. تو گفتی بنیانگذار بایاتی تغزلی هم ساری عاشیق بوده است. در جُنک‌ها و سفینه‌های عاشیقی، بایاتی‌های عاشقانه‌ی فراوانی به نام او ضبط شده است.

وی، هنرمندی دانشور است. در بایاتی‌هایش ویژگی‌های ادبی و بدیعی، فراوان است. زبانش روشن و سلیس است. تابلویی را که می‌خواهد با کلام و نت موسیقی تصویر کند، به راحتی به خواننده منتقل می‌کند. او، استاد مبالغه و تجنیس‌های بی‌مثل و نظیر است. از ویژگی‌های شعر تجنیس او آن است که فورم و مضمون همیشه وحدت تشکیل می‌دهد و با مضمونی عمیق و موسیقی سرشاری همراه است. عاشیق‌های بازپسین بارها برای تجنیس‌های او نظیره سروده‌اند.

در اواخر دوران صفویه نوعی بایاتی حسرت‌بار و غمگین در شعر و ادب آذری انتشار و گسترش یافته بود و عاشیق‌ها و قویپوزنوازان آذربایجان در این رشته طبع‌آزمایی می‌کردند. بایاتی‌های ساری عاشیق نشانگر آن است که او از این بوته‌ی آزمایش با سرافرازی بیرون آمده است و نامش در صفحات تاریخ ادبیات عاشیقی آذربایجان می‌درخشد.

بر روی آثار ساری عاشیق کارهای علمی و دانشگاهی متعددی، بیرون از ایران انجام پذیرفته است. مرحوم سلمان ممتاز و مرحوم پرفسور محمد حسن تهماسب در این باب بیش از همه کوشش به خرج داده‌اند. بعد از انقلاب نیز در ایران اشعار و آهنگ‌های او در برخی از مجموعه‌های شعر عاشیقی و کتاب‌های موسیقی آذربایجان چاپ شد اما باید گفت که امروزه نسل جوان منتظر حرکت فرهنگی و هنری چشمگیری در ایران برای پژوهش در آفرینش هنری این عاشیق والا ایمان است.

۷. عاشیق واله،

استاد مناظره‌ها



«عاشیق واله» از عاشیق‌های نام‌آور سده‌ی دوازدهم هجری است که با آثار تغزلی و غنایی خود شهرت یافته است. وی شاگرد عاشیق نامبرداری به نام «عاشیق صمد قاراباغی» بود. خود در این باره می‌گوید:

استاد من «صمد» است. ساکن «ابدال»،
تا چشمم بر او می‌افتد، زبانم بند می‌آید.
وقت مناظره به «حافظ» هم مجال نمی‌دهد،
من «واله» به او افتخار می‌کنم، تو به چی؟

آنچه از سروده‌هایش بر می‌آید، این است که در جوانی به تحصیلات دینی پرداخته بود و از علم تاریخ و اساطیر نیز سررشته داشت. در سروده‌ای به نام «جهنمه» می‌گوید:

شاهان صاحب جنگ آمدند،
جمشید جم، نوشیروان، هوشنگ،
دقیانوس، هلاکو، چنگیز، تیمور لنگ،
این زمان از آنان اثری کو؟

سپس از فیلسوفان و پهلوانانی مانند رستم زال، ارسطو، افلاطون، لقمان و جز آن سخن می‌گوید. در پایان از استاد خود یاد می‌کند:
ای دنیا، زمانی در تو «عاشیق صمد» بود.

نظم و شعرش لعل‌بار و گهربار بود.
گرفتار عشق دلبری زیبا بود.
بحر عمانی مانند او کو؟

او در همین شعر از نمایندگان برجسته‌ی شعر کلاسیک نیز یاد می‌کند و از
قهرمانان داستان‌های شرقی سخن می‌گوید:
خسرو و شیرین، یوسف و زلیخا چه شدند؟
اصلی و کرم، وامق و عذرا چه شدند؟
شیخ صنعان که به دختر ترسایی دل باخت،
این زمان کدامیک برجای‌اند؟

حافظ، نوایی، فضولی، جامی،
شیخ سعدی، هلالی، عرفی، نظامی،
ای دنیا همگی در تو سیر کرده‌اند،
ناظم دُرافشانی چون فردوسی کو؟

ای دنیای بی‌وفا! کو ملاپناه،
که تخلصش واقف بود، که زبانش دُرافشان بود؟
او را با خاک یکسان کرده‌ای،
کو آن مخزن کمال، کو؟

بر پایه‌ی سروده‌های *واله*، منظومه‌ای نیز به نام «واله و زرنگار» ساخته شده
است. این منظومه چاپ شده است. در منظومه، برخی حادثه‌های زندگی عاشیقی
واله به صورت حکایات ضمنی ترنم می‌شود. از عاشیق صمد، استاد او نیز یاد
می‌شود. بنا به روایت منظومه، در شهر *درینه*، عاشیقی به نام «زرنگار» زندگی

می‌کرد که بسیار حاضر جواب و باسواد بود. هر عاشیق استاد که به دریند می‌آمد و با او مناظره می‌کرد، مغلوب می‌شد و به مجازات سختی گرفتار می‌آمد. واله از استاد خود عاشیقی صمد اجازه گرفت و به مناظره‌ی زرنگار رفت و بر او پیروز شد و او را به زادگاه خود آورد. بخش اعظم منظومه را مناظرات این دو عاشیق تشکیل می‌دهد. بیشترین شعرهای واله در این منظومه نگه‌داری و به ما منتقل شده است.

واله، عاشیقی والهنر بود. شعر تغزلی او هنرورانه، سیال و صمیمی و جالب دقت است. تشبیه‌ها، استعاره‌ها و تعابیر سرشاری که از زبان مردم اخذ کرده، رونق خاصی به شعرهایش داده است:

وقتی سلانه سلانه به سوی گلزار روان می‌شوی،
سرو از قامت تو خجالت می‌کشد.
لاله از گونه‌ات، نرگس از چشمت،
و غنچه از خنده‌ات شرمسار می‌شود.

نخستین بار «فریدون کؤچرلی»، ادیب نام‌آور آذری، در سده‌ی گذشته چند شعر او را گردآورد و حتی شعر بلندی از او را که درباره‌ی خلقت کاینات، آفرینش انسان و معاد و جنت و جهنم سروده به زبان روسی ترجمه و چاپ کرد.

خاورشناسان روس، در سده‌ی گذشته مانند «ن. لوپاتینسکی» و «و. گوردلوسکی» درباره‌ی این شعر بحث کردند. فریدون کؤچرلی خود در کتاب تاریخ ادبیاتش^{۳۹} آگاهی‌هایی درباره‌ی عاشیقی واله داده و نمونه‌هایی از شعرهای او را یاد کرده است. بیشترین شعرهای عاشیقی واله مانند دیگر عاشیق‌های آذری، گوهر سینه‌ی عاشیق‌های آذربایجان است و این همه نشانگر آن است که برای گردآوری آثار او و تدوین دیوان و شرح حالش به کوششی دربایست نیاز است.

۸. عاشیق علسگر،

خنیاگر زیبایی



«عاشیق علسگر» خداوند ساز و سخن و برجسته‌ترین سیمای تاریخ عاشیقی در آذربایجان است که مکتبی خاص در این نوع ادبی به وجود آورد.

پژوهشگران فن، ظن قوی می‌برند که وی در سال ۱۸۲۱ م. در روستای «آغ کیلسه» از روستاهای ولایت «بارسار گنجر» در ارمنستان کنونی متولد شده است. پدرش، **علی محمد**، هیزمشکن بود و طبع شعر هم داشت. وی که سرپرست خانواده‌ای هشت نفری بود، به سبب سختی معیشت، علسگر را در ۱۴-۱۳ سالگی پیش شخصی به نام «کربلایی قربان» به نوکری داد.

علسگر که از کودکی به شعر و ساز عاشیق‌ها علاقه‌مند بود، از ۱۶-۱۵ سالگی آغاز به ساز زدن و شعر سرودن کرد و پیش «عاشیق علی» نمونه‌های اصیل شعر عاشیقی، هنر عاشیقی و بنیان و اصول سازنوازی را آموخت و روزی در «دئیشمه» ای (= مناظره) که میان آن دو در یک مجلس جشن اتفاق افتاد، بر استاد خود پیروز شد و آوازه‌ی بزرگ یافت.

پسر عاشیق علسگر، به نام «عاشیق طالب» نیز عاشیقی ماهر بود و عاشیق‌هایی نظیر «عاشیق حسینعلی»، «عاشیق مصطفی»، «عاشیق نجف»، «عاشیق اسد» و جز اینان از شاگردان او به شمار می‌روند. عاشیق علسگر خود در یکی از شعرهایش می‌گوید:

نامم عسگر است، مرد مردانه.
دوازده شاگرد در هر سو دارم.
اگر روباهی، به میدان شیر گام مگذار!

عاشیق علسگر را در زمان حیاتش در همه‌ی ولایات می‌شناختند. ساز بر دوش، اغلب شهرها و ایلات آذربایجان را می‌گشت، در مجالس جشن و سرور شرکت می‌نمود، با عاشیق‌ها مناظره می‌کرد و همیشه نیز بر آنان غلبه داشت. علسگر در جوانی «صحنه بانو»، دختر کربلایی قربان را دوست می‌داشت که «پوللو محرم» برادر کربلایی قربان مانع وصال آن دو دلداده شد و صحنه بانو را به پسر خودش، مصطفی، نامزد کرد.^{۴۰} هم از این رو، عاشیق تا چهل سالگی تنها ماند و زن نگرفت و در این سن با زنی به نام «آنا خانم» ازدواج کرد، ولی همیشه به یاد عشق نخستین خود بود.

در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۸م. در آذربایجان شمالی جنگ مهیبی میان ارمنیان و آذربایجانیان رخ داد. در این جنگ‌ها که دامنه‌ی آن تا مناطق جنوبی کشیده شد، بیشتر شهرها و ولایات آذربایجان غارت شد. از جمله ولایت «گؤیجه» به یغما رفت و اهالی ولایت به روستاهای اطراف پراکنده شدند. علسگر نیز با خانواده‌ی خود به روستای «یانشاق» از ولایت «کلبه جر» کوچ کرد. بی‌گمان شعر زیر محصول این دوران است:

پدرم چی شد؟ بر سر ما چه رفت؟

روزگارم از هم پاشید، قلعه‌ام پریشان شد.

بار و بنه‌ام را بستم و قافله به راه انداختم،

امروز از این سرزمین به دیاری دیگر کوچ می‌کنم.^{۴۱}

علسگر مردی چهارشانه و بسیار تنومند بود. چشمانی سیاه و ابروانی پرپشت داشت. پس از برافتادن حکومت مساوات، دوباره به زادگاه خود «آغ کیلسه» برگشت و در سال ۱۹۲۶م. در ۹۵ سالگی وفات یافت.

مرده‌ریگ عاشیق علسگر بسیار غنی و سرشار است. او بیشترین منظومه‌ها و شعرهای عاشیقی را در زمان حیاتش از حفظ داشت و هفتاد و دو آهنگ عاشیقی بلد بود. از میراث ادبی و اکنون پنج هزار خط شعر گردآوری شده

۹۰.....عاشیق علسگر

است. وی بدیهه‌سرای ماهری بود و سروده‌های بی‌شماری داشت که بیشتر آن‌ها اکنون در دست نیست. خود نیز در زمان حیاتش موفق به جمع‌آوری آن‌ها نشد. عاشیق، در سروده‌های خود به مثابه‌ی ناظری تیزبین و دقیق و مردم دوست جلوه می‌کند که خود را شریک غم و درد مردم می‌داند. در جایی می‌گوید که عاشیق باید:

برای مردم از راستی سخن گوید،
شیطان نفس را در آتش کشد،
پاک نظر و پاکدامن باشد،
و از خود نام خوش بر جای گذارد.

عاشیق علسگر نیز مانند عاشیق‌های قرون وسطا خود را در اجتماع فئودالی تنها حس می‌کند، غمین می‌شود و زبان به شکایت می‌گشاید:

زمانه‌ی بد طینت! فلک بی‌مروت!
شام به صبح و صبح به شام می‌پیوندد،
در هر لحظه هزار دوز و کلک به کار می‌آوری،
پریشان می‌سازی و باز به نظام می‌آوری.

در زمانه‌ی او راستی، انسانیت، جوانمردی، سخاوت، دوستی و مروت افسانه بود. جهان از آن ناجوانمردان بود:

من از ناکسان و بدطینتان،
سخن راست و وفای به عهد ندیدم،
بسیار با ناجوانمردان مباحثه کردم،
ناموس و شرف و شرم در آن ندیدم.

در سرتاسر آفرینش عاشیق، حتی در تغزل و آهنگ‌های او غم، قهر، فریاد از تنهایی و خون و اندوه سایه دارد. خود را اغلب «قول علسگر»، «بی‌نوایی چون علسگر» و «یازیق علسگر» می‌خواند و تعییراتی مانند «علسگر، شاد نشدم در دنیا»، «دلم غمین و دردآگین است» و «از ازل سرنوشتم شوم است»، فراوان به کار می‌گیرد. در نظر او این اندوه، اندوه شخصی عاشیق است اما چنین نیست. علسگر به سبب فقر و فاقه، خودکامگی، حيله‌ورزی، بی‌قانونی و آه و ناله که در اطراف خود می‌بیند، فغان برمی‌دارد. خود را شریک غم مردم می‌داند، چه کند که تنها قدرت شعرسرایبی و سخن‌سازی و نوازندگی دارد و کمکی دیگر از دستش بر نمی‌آید:

علسگر از هر علمی خبر دارد،
این برات مولا و کمال خودم است.
من بار قیل و قال مردم را بر دوش دارم،
من بینوا چه کنم آخر؟

متکی به مردم است و به عشق و به اتکا مردم شعر می‌سازد:
علسگر! درمان از مردم خود جوی.
ناکسان و بدطینتان کرم ندارند.
از مجلسی که خان و بیگ دارد فرار کن.
که برکت از آن مجلس رخت می‌بندد.

تحقیر و توهین می‌شنود اما از مقصد خود باز نمی‌گردد و ستم و حقارت را تحمل می‌کند:

علسگر! عصیان‌ت فزون از حد است.
کشته‌ی زنبور هم از کندو دست نمی‌شوید.
ناکسان و بدطینتان و هرجایی‌ها،

چه دشنامی ماند که به هنروران نگویند.

در بسیاری از سروده‌های خود، تابلوهایی جاندار و زنده از روزگار و زمانه‌ی خود به دست داده است. مثلا، در قوشماهای باردیه «دلی علی»، «مولالار»، «چیخیدیر» و جز این‌ها. در این تابلوهای جاندار و طبیعی، از غارت مردم به دست خان‌ها، بیگ‌ها، فئودال‌ها و اربابان و به یغما رفتن ثروت ملی به وسیله‌ی مأموران و استثمارگران عملی حکومتی روس سخن می‌گویند. سروده‌اش با ردیف «چیخیدیر» چنین است:

سروران من! شما را از زمانه‌ای گویم،
که خیانت جهان‌گیر شده است.
انصاف و مروت افسانه است.
قاضیان ریاکار شده‌اند.
دزدان و قلدران قطار فشنگ می‌بندند،
و به فقرا و ناتوانان چپ‌چپ نگاه می‌کنند.
هرکس را که دلشان بخواهد، می‌زنند و می‌اندازند.
هر زمان مأموران تزار به ده می‌آیند،
خانه و کاشانه‌مان را غارت می‌کنند.
مردم را به خاطر خراج و بهره به زنجیر می‌کشند.
تازیانه بر پشتشان خط می‌اندازد.

در سروده‌ای دیگر که ردیف «مولالار» دارد، می‌گوید:

شمایان! چون بید می‌مانید.
قد می‌کشید و بار نمی‌دهید.
به ظاهر دوست و در باطن دشمن‌اید.
اعتبار و وفای به عهد ندارید.

مال فقرا را حلال می‌دانید.
از شیطان لعین مطلب می‌طلبید،
کم حرف می‌زنید و زیاد می‌خندید.
ناموس و غیرت و شرم ندارید.

خلاقیت اصلی عاشیقِ علسگر از تغزل و موسیقی عاشیقی مایه می‌گیرد. او زیباترین نمونه‌های شعر غنایی را آفریده است. اما به طور کلی آمیزه‌ای از حماسه و سروده‌های قهرمانی نیز دارد که در آن‌ها به مسایل اجتماعی و سیاسی زمان خود توجه کرده است. در سده‌ی گذشته روستاییان آذربایجان به سبب ظلم و ستم بی‌انتهای اربابان و دولتیان قاجاریه و تزار چندین بار عصیان کردند و قهرمانانی مانند «قاچاق نبی»، «آدی گؤزل»، «یارعلی»، «دلی علی» که این عصیان‌ها را رهبری می‌کردند، ظهور کردند. عاشیقِ علسگر بارها از این حادثه‌ها یاد کرده و در تعریف از این قهرمانان، آهنگ‌ها و سروده‌هایی جاودانه ساخته است، مخصوصاً ستایش‌های فراوانی از «دلی علی» دارد که در آهنگی حماسی اجرا می‌شود:

نامت چون خورشید جهان را تسخیر کرد،
تو سلطان و خانِ جوانمردان هستی، دلی علی!
مرادت از پیر من شاه مردان گرفته‌ای،
شأن و شوکت چنین افزوده است، دلی علی!
وقتی قامت مردانه‌ات بر پشت اسب قرار می‌گیرد،
فلک خود بر آن احساس فخر می‌کند.
هنگامی که نعره می‌زنی و به صف «سالدات»^{۴۲} ها نهیب می‌کشی،
خون چون سیل روان می‌سازی، دلی علی!
نامردان از دست تو حاشا می‌کشند،
جوانمرد غیرتمند هستی، زنده باشی.

گلوله‌ات سنگ را نیز سوراخ می‌کند،
به تنهایی صد تن از دشمنان را فراری می‌دهی، دلی علی!
تو درس از علی اعلی گرفته‌ای،
از قلعه‌ای چون خیبر هم نمی‌هراسی.
آن کان کرم، تو را از هر بلا و مصیبت نگه دارد.
من علسگرم، تو جشن عروسی داری،
در گوئیچه کارها رو به راه نیست.
در راه جوانمردی چون تو،
جان عاشیق فدا باد! دلی علی!

عاشیق علسگر شعرهای اخلاقی و تربیتی هم دارد. می‌توان گفت که او همیشه به مردم اندرزهای پدران می‌دهد. به گفته‌ی خودش، این وظیفه‌ی مهم هر عاشیق است. در اوستادنامه‌های خود، گذشته از آن‌که اندرزهای فراوان دارد، بینش فلسفی و عقاید خود درباره‌ی آفرینش کاینات، پیدایش جهان و اسطوره‌های اسلامی را نیز آورده است و در آهنگ‌هایی که بر این گونه سروده‌ها ساخته، از موسیقی مقامی مایه گرفته است.

در آثار خود همیشه خیرخواهی، دوستی، گشاددستی، وفای به عهد، رفاقت و دیگر سجایای نیکوی انسانی را تبلیغ و از صفات زشت چون خیانت، نامردی، آزمندی، دزدی و غیره انتقاد می‌کند:

جوانمرد آن است که ناموس شناسد.
تا دم مرگ بر دوست دروغ نگوید.
سری را که در راه عهد و پیمان نرود،
با هندوانه‌ای می‌توان عوض کرد!

در شعرهای تغزلی عاشیقی *علسگر* پیوسته دو چهره و یا دو تمثال وجود دارد. تمثال نخست، عاشیق و تمثال دیگر، معشوق است. دل عاشیق، گاه غمین و زمانی شادان است. گاه از معشوق خود گلایه‌مند است، شکوه و وقتی نیز آشتی می‌کند. آهنگ‌های ساخته شده بر این‌گونه اشعار، پرنشاط و رقص آفرین است:

ای بی‌مروت! در راه تو،
آن مایه آه کشیدم، دلم خون شد،
قامتم خمیده گشت و رنگم پژمرد،
چون گلستان خزان زده شدم.

سلطان زیبا رخان! شاه فرشتگان!
جانانه‌ی سبزینه چشم من، از پیشم مرو!
از غم تو بیمارم، آه می‌کشم،
بر بستر مرگ هستم، ایمان من، مرو!

عاشیق علسگر، در دشوارترین فورم‌های شعر عاشیقی طبع‌آزمایی کرده است. حتی روایت شده که دشوارترین نوع تنجیس، یعنی «دوداق ده‌یمز تنجیس»^{۴۳} را *عاشیق علسگر* اول بار سروده است. در این نوع تنجیس‌ها، وی از سویی جناس می‌آفریند و از سوی دیگر از واژه‌هایی سود می‌جوید که در تلفظ آن، لب‌ها به هم نخورد. *عاشیق علسگر* بی‌گمان با ادبیات مکتوب و رسمی نیز آشنا بود. در یکی از اشعارش از نسیمی^{۴۴}، فضولی^{۴۵} و حافظ یاد می‌کند:

ساز من پرده و سیم ندارد.
بخوان که نسیم بر سیم می‌نوازد.
آیه‌هایی که از فضولی، حافظ و نسیمی بر جای مانده فرا یاد من هست.

گذشته از این‌ها، بارها از فرهاد، شیرین، لیلی، مجنون و دیگر تمثال‌های ادبی و عرایس و معاشیق مشرق زمین نام می‌برد که دلیل آشنایی او با ادبیات کلاسیک فارسی و عربی است.

عاشیق علسگر در معنای واقعی کلمه، خنیاگر زیبایی‌هاست. در سرتاسر آفرینش ادبی و موسیقایی وی، نمی‌توان آهنگی و سروده‌ای یافت که در آن از دلبر و دلبری و زیبایی سخن نگفته باشد. نوع «گۆزه‌للمه»^{۴۶}ها که همگی در وصف زیبایی است، مخصوصاً شایان دقت است. به نظر عاشیق، گۆزه‌للمه خود نیز که در وصف زیبارخان و زیبایی‌ها می‌آید، باید زیبا باشد، نمونه‌ی زیبایی باشد و سراینده خود نیز از کمال و معرفت بهره‌یاب باشد:

عاشیق که دیار به دیار می‌گردد،

باید صاحب کمال باشد.

در نشست و برخاست ادب شناسد،

در علم معرفت سرشار باشد.

در هر یک از تابلوهایی که از زیبایی‌های طبیعت و یا جمال و دلربایی دلبران ترسیم می‌کند، ابداع هنری به کار رفته است. در آوردن تشبیه، مراعات نظیر، مجاز و مقایسه و غیره از شایستگی و قدرتی بی‌مثل بهره‌مند است. استاد تشبیه است. در شعر خود انواع تشبیه‌ها را به کار برده است. بحث در این موارد زمانی ممکن است که بتوان متن اصلی را در اختیار خواننده گذاشت.^{۴۷}

هر یک از عاشیق‌های معاصر آذربایجان مفتون زیبایی‌های شعر عاشیق علسگر هستند و مقادیر کثیری از ساخته‌های او را از حفظ دارند و او را استاد عاشیق‌ها و خداوند سخن می‌شناسند. هر عاشیق جوان، ناگزیر از مراجعه به شعرهای او و استفاده از صنایع بدیع به کار رفته در سروده‌هایش است و آهنگ‌های منسوب به وی را اجرا می‌کنند.

۹. خسته قاسیم،

پیر روستا نورد



«خسته قاسیم»، عاشیق نامبرداری است که تقریباً نیم قرن پس از ساری
عاشیقی پیدا شد. در روستای «تیکمه‌داش» در حومه‌ی تبریز از مادر زاده شد.
خود در این باره می‌گوید:
خسته قاسیم تیکمه‌داشی،
دلش پر از غم و دیده‌اش پر اشک.
چون قوی سبزینه سر،
در آسمان به پرواز آمد.

پیرامون زندگی و تاریخ زاد و مرگش آگاهی‌هایی به دست نیامده است. آنچه
مسلم است این که دوران کودکی و جوانی را در زادگاه خود به سیر و سیاحت
پرداخته است. از جمله سفری به داغستان کرده است.^{۴۸} ظاهراً قوشمای زیر را به
هنگام این سفر ساخته است:

کبک‌های زیبا که بر بام ایستاده‌اید!
من می‌روم، شما را به کدامین کس واسپارم؟
سرخ و سبز می‌پوشید و شال می‌بندید
و از جامه‌ای به جامه‌ی دیگر اندر می‌شوید.

ستیغ سنگ‌تخته‌ها، شکارزار کبکان است،
قاق- قاق می‌کنند و دوستان خود را می‌بایند.
اگر گذرگاهشان سخت باشد و شکارچی‌شان ناشی،

تا گذرگاه آسمان فراز می‌شوند.

کبکان زیبا آواز خود در سنگ‌تخته‌ها می‌پیچانند،
قاق - قاق می‌کنند و با هم بحث می‌کنند.
ندانم جشن یا عزا می‌گیرند،
سینه‌ی خود را به خون آغشته کرده‌اند.

درد خود بر من باز گوئید،
نامه‌ای دلنشین بنویسید و بیان سازید.
شما قاسیم را حلال کنید،
که اکنون راهی داغستان است.^{۴۹}

خسته قاسیم در سفر داغستان با چندین عاشیق نامبردار به «دئیشمه»^{۵۰}
پرداخت. از جمله با «عاشیق لزگی احمد» دئیشمه کرد و بر او پیروز شد. لزگی
احمد در این دئیشمه او را استاد نامیده است.^{۵۱}

سروده‌های خسته قاسیم روشنگر آن است که وی اغلب در سفر بوده، در
شهرها و روستاها می‌گشته، در مجالس مردم حاضر می‌شده و با عاشیق‌ها به
دئیشمه می‌پرداخته است. یکی از پژوهشگران و ادیبان معاصر پیرامون مناظره‌ی
او با لزگی احمد که بعدها به دست عاشیق‌های دیگر به صورت منظومه‌ای
شورانگیز در آمده است، چنین می‌گوید:

«در آن عهد در داغستان عاشیق نام‌آوری، لزگی احمد نام زندگی می‌کرد. روزی می‌شنود
که خسته قاسیم ضمن سفر خود، به داغستان رسیده است و از یک مجلس عروسی سراغش
را می‌گیرد. سازش را بر دوش می‌گیرد و به آن مجلس می‌رود. در مجلس خطاب به او
جمله‌ای عتاب‌آلود می‌گوید. خسته قاسیم نیز پاسخش را می‌دهد. با هم‌دیگر درمی‌افتند و
سرانجام قرار می‌گذارند که به دئیشمه بپردازند. طبق قاعده‌ی عاشیقی، ساز بر دوش

۱۰۰.....خسته قاسیم

می‌گیرند و نخست خطاب به هم چند «حریه- زوریا» می‌خوانند، سپس «قیفیل‌بند»، «دیوانی» و «تجنیس» می‌سرایند.^{۵۲} خسته قاسیم همه‌ی «باغلاما»های لزگی احمد را باز می‌کند.^{۵۳} لزگی احمد نیز یکایک «باغلاما»های خسته قاسیم را می‌گشاید. در انجام، خسته قاسیم «قیفیل‌بند» دشواری می‌سراید، لزگی احمد نمی‌تواند آن را بگشاید و بدین‌گونه خسته قاسیم بر او پیروز می‌شود.^{۵۴}

آنچه مسلم است این است که خسته قاسیم، هنگام سفر داغستان، عاشیقی ناشناخته شده و استاد بود. لزگی احمد خود در دیشمه‌اش او را استاد و «دده» لقب داده است:^{۵۵}

از تو می‌پرسم ای دده قاسیم،
آن چیست که این جهان را می‌گردد؟
کدام کاغذ است که بی‌مرکب نوشته می‌شود،
کدام قلم است که این دفتر را می‌نویسد؟

طبق سنت عاشیقان، کمتر عاشیقی می‌تواند عنوان «دده» بیابد. چنان‌که پیش از این هم اشاره رفت، در قرون وسطا این واژه علاوه بر معنای پدر، به معنای استاد نیز به کار می‌رفته است و به عاشیق‌های ماهر، این لقب را می‌داده‌اند. مانند «دده میرزه» که لقب «عاشیق میرزه» بود و «دده هارطون» عنوان «قول هارطون سلماسی» که بیشترین آثار خود را به آذری سروده است، بود. در میان آثار آذربایجانی که به الفبای ارمنی از دو قرن پیش بر جای مانده است، آثار «دده قاسیم» نیز دیده شده است. این نشانگر آن است که خسته قاسیم در زمان خود از آوازه و شهرتی عظیم برخوردار بوده است. عاشیق‌های ارمنی که به آذری شعر سروده‌اند، بارها از او به احترام یاد کرده‌اند. خسته قاسیم در شعرهای خود دو گونه تیپ متضاد آفریده است. تیپ نخست، جوانمرد و شجاع است که به نان و نمک مردان احترام می‌گذارد. دیگری ناجوانمرد، بد عهد و خائن است که اگر حتی تاج نیز بر سر نهند، برای بشریت سودی نمی‌رسانند و اصلاح‌پذیر نیستند:

آدم بد طینت به انسان کج نگاه می‌کند،
سخنش از زهر تلخ‌تر است.
نهایی را که از اول کج از زمین درآمده است،
صدها باغبان نیز نمی‌توانند درست کنند.

اما تیپ جوانمرد را با مهری والا تصویر می‌کند. و انسان کامل کسی را
می‌داند که والایی معنوی داشته باشد. او «در بحر معرفت»، طالب مردی است که
چون فرهاد عاشق شود و اسبش، اسب ترکمن و شمشیرش، «مصری قلیج»
باشد:

فرهاد سنگ‌تخته‌ها را خرد و ریز می‌کند،
صدهزاران عاشیق از عهده‌اش بر نمی‌آیند.
کدامین جنگ چون جنگ آن جوانمرد است،
خواه روم، خواه قیصر، خواه فرنگ باشد؟

اما باید گفت که او اساساً شاعری تغزلی است و شعرهای رباعی زیبا و
«گۆزه‌للمه»های دل‌انگیزی دارد. در این غنائیات از ساخت اجتماعی فئودالی نیز
که شخصیت انسانی، به ویژه زن را مورد تحقیر قرار داده است، اظهار نفرت
می‌کند.

معشوقه‌ی شعر خسته قاسیم، زیبارخ دلربایی است که انسانی حساس و
سخن‌فهم و زبان‌دان است:

دلبری را بستای با اندامی شایسته،
که چون بینی، بیمار می‌شوی.
من دنبال زیبارخی هستم،
که دردمند باشد و اسرار داند.

۱۰۲.....خسته قاسیم

خود همیشه از دلدارش جدا و بیگانه با او است و در حسرت دوری
می‌سوزد:

سروران من! ای مردم!
برف بر کوه افتاد، برف افتاد.
خود به دست دیار غربت واسپرده شدم،
یارم نصیب بیگانه شد، بیگانه!

و یا:

پاییز محنت! زمستان غم! بهار درد!
من را از درگاه خود مران!
قلم سیمین بر دست گیر و نامه بنویس.
من را با «قاف» و «میم» و «یا» بنویس.

عاشق و دلداده در تغزل شفاهی و ادبیات عاشیقی، تپیی مثبت است که شاعر
به وسیله‌ی او، نه تنها کسی را که دوست می‌دارد، بلکه دیدگاه‌های پیشرو زمان
خود را تا اندازه‌ای تصویر می‌کند. قهرمان تغزل شعر خسته قاسیم نیز چنین است
که از انسان‌ها طالب راستی و صداقت است و در برابر بی‌وفایان خشم می‌گیرد
و نفرین می‌بارد:

بخرام زیباروی من، بخرام! تو را نفرین نمی‌کنم،
تا فرجام زندگی گرفتار آه و زار باش.
گیسوی سیاهت بر گردنت،
به خود پیچد و به ماری بدل شود.
در میان زیبارویان گریان مانی،
آتش بگیری و بسوزی،
خدای دلداران باوفا گردی،

چون بر آنان نگری شرم کنی.

خسته قاسیم که گاه از نابرابری‌های اجتماعی و بلایا و مصایب زندگی نیز سخن می‌گوید. در قوشماهایش از دارا و نادار فراوان سخن می‌دارد و در هر جا خود را هواخواه مسکینان می‌شمارد. در جایی چنین خطاب پندآموزی دارد:

چون به مجلس روی، تیختر مکن،
بر کسی دشنام داده باج بر شیطان مده،
دارا و نیرومند هم باشی بر فقرا ستم مکن،
مگو که زورورزم و قوت بازو دارم!

به نظر عاشیق، دارایی و ثروت و زورورزی، ظاهری است. سرو نیز از همه‌ی درختان بلندتر است و مثل بیگ‌ها راست می‌ایستد اما چه فایده که بر شاخه‌اش باری نیست و خیری به بشر نمی‌رساند:

بنگر بر این جهان، ببین چگونه است،
یکی بازرگانان، دیگری خواجه است،
درخت سرو از هر درختی بلندتر است،
اما بدذات است و بار بر شاخه ندارد.

بخشی از خلاقیت خسته قاسیم را موضوع‌های تربیتی تشکیل می‌دهد. شعرهای پندآموز و نصیحت‌اندوز فراوان دارد. نصایحش بسیار مؤثر است؛ چرا که تشبیهات، مجازها و استعاره‌های بسیار طبیعی به کار می‌گیرد. در شعرهای حکیمانه‌اش، سادگی و مردمی در تموج است. «اوستادنامه»‌های او از این جهت نامبردارند.^{۵۶} خرد و کمال و دوستی و برادری در این اوستادنامه‌ها، ستایش می‌شود. وی انسان‌ها را به سوی راستی و دادگری و نیکی فرا می‌خواند. حاکمان

۱۰۴.....خسته قاسیم

و امیران شهرت پرست و دارایانی را که سودی به مردم ندارند، به باد انتقاد می گیرد:

اگر به آدم وفاشناس خدمت کنی، تو را ارج می نهد،
آدم بدذات پند و اندرز نمی پذیرد،
چنان که بید کی بود، به و انار نمی رساند.

خسته قاسیم داد به کدامین کس برد؟
خود در آتش خویشتن بسوزد.
جوانمرد خود را بدنام نمی کند،
چرا که مرگ از بدنامی بهتر است.

گاهی در شعرهای تغزلی نیز جبهه‌ی نصیحت آموزی می گیرد:
سروران من! بر شما بیان کنم،
باز آشنایی با دلدار بهتر است.
اگر تو او را دوست داشته باشی، او تو را نخواهد،
مانند دوستی بلبل و خار خواهد بود.

... خسته قاسیم گوید آن کس که می خورد، مست شود.
درویش در چهل سالگی صاحب خرّقه می شود.
دوستی با کسی که به لقمه دوست می شود،
مانند دوستی برف و باران است.

از نظر تسلط در هنروری های ادبی، خسته قاسیم، عاشیقی توانا و زبردست است. در انواع شعر عاشیقی طبع آزمایی کرده است. تجنیس های زیبا و دل انگیزی دارد که در سرودن آنها استادی به کار گرفته است. دانش ادبی،

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان..... ۱۰۵

تاریخی و اساطیری سرشاری داشته است و در شعر خود عبارات فراوان از این دست به کار برده است. در شعری از استاد خود، سازی چنان می‌خواهد که «چون بلبل شیدا، خوش آواز» و صاحب «زبان عمران» باشد که کنایه از داشتن مهارت نطق و بیان است:

اوستاد من! فدای چشمان تو گردم،
از تو سازی می‌خواهم، چگونه ساز؟
چون زخمه‌نوازم، زبان عمران به کار گیرد،
و مانند بلبل شیدا خوش آواز باشد.

خسته قاسیم در خلاقیت عاشیق‌های دوران بعد تأثیری عمیق بر جای نهاد. عاشیق‌ها او را استاد خود شمرده‌اند و بر سروده‌هایش نظیره‌های فراوان ساخته‌اند. مثلاً، «عاشیق علی» که در قرن گذشته می‌زیست، نام او را هم‌ردیف عاشیق‌های توانا آورده است:

جان‌هایی چون عباس از این جهان رفتند،
و سخن‌سازانی چون خسته قاسیم وداع گفتند.
کو سایات نووا، کو عاشیق قوریان‌ها؟^{۵۷}
علی، اکنون عبرت بگیر و منتظر بنشین.

خلاصه آن‌که، موضوع اساسی شعر خسته قاسیم غم، درد، حسرت و شکایت از ستم دوران است. انتخاب تخلص «خسته» نیز ظاهراً از همین‌جا ناشی است. بارها از «جان خسته‌ام»، «جسم خسته‌ام»، «دل خسته‌ام» سخن می‌گوید. این‌جا «خسته» در معنای تنهایی، بی‌کسی و مسکنت می‌آید. عاشیق در برابر قوانین خشک جامعه‌ی فئودالی گذشته، خود را خسته و عاجز می‌شمارد. در گذشته بسیاری از عاشیق‌ها تخلص خود را متناسب با وضع مشقت‌بار و فلاکت‌انگیزشان برمی‌گزیدند. مانند «قول عباس»، «مسکین علی»، «دیلقم»، «قول

۱۰۶.....خسته قاسیم

الله قولى» و جز این‌ها. خسته قاسیم نیز به همین دلیل خود را «خسته» نامیده است.

۱. قوپوزنولزان عهد قاجار



در اوایل قرن گذشته، به هنگام آغاز مبارزات «قاچاق نبی» علیه مظالم تزار روسیه و حکومت قاجار و فئودال‌های محلی، ادبیات عاشیقی نیرویی تازه گرفت. **قاچاق نبی** که آتش جنگ‌های دهقانی را دامن زده بود، به مثابه‌ی قهرمان مردم نامبردار بود. درباره‌اش چندین افسانه، ترانه و نغمه ایجاد شده بود. عاشیق‌ها از سویی این ترانه‌ها و افسانه‌ها را میان مردم منتشر می‌کردند و از سوی دیگر با الهام از مبارزات پر دوام او منظومه‌هایی تازه می‌پرداختند و علیه مأموران تزار و خان‌های محلی برمی‌خاستند.

از میان عاشیق‌های مبارز هم‌عصر **قاچاق نبی** می‌توان عاشیق **محمود**، عاشیق **محمد باغبان**، عاشیق **عزیز**، عاشیق **آیدین**، عاشیق **احمد** و عاشیق **چوپان افغان** را نام برد که در سروده‌های خود علیه تسلط تزار بر آذربایجان و غارت خان‌ها و فئودال‌های محلی به پا می‌خاستند و از حقوق دهقانان دفاع می‌کردند. عاشیق **محمود** در یکی از ساخته‌هایش از وضع رقت‌بار روستاییان شکوه می‌کند و می‌گوید:

از دست **احمدلی** به کجا پناه بریم؟

ما از کار روزگار سر در نیاوردیم.

از دست چند تن خوشگذران،

ما روز به روز به زانو درآمدیم.

در جایی دیگر آرزوی نابودی دشمنان مردم را دارد:

آنان که از راه مردمی کج می‌شوند،
جشن‌ها را بدل به عزا می‌کنند.
فرمان‌ها را می‌نویسند،
از میان مردم دور گردند!

عاشیق عزیز گویچه‌لی بیشترین سال‌های عمر خود را در مبارزه علیه خان‌ها و بیگ‌ها و مأموران تزار روسیه و حکومت قاجار سپری کرد و چندین بار به زندان افتاد. حتی به دستور دادگاه تزاری از ادامه‌ی کار عاشیقی محروم شد. بر سروده‌های این عاشیق شجاعت و تهور سایه افکنده است:

عزیز گوید ساز خود را بر دست گیر،
کوران و کودنان قصد جان تو کرده‌اند.
روباهان دست بر تو بلند می‌کنند،
که گلوله و تفنگ و زور نداری.

عاشیق آیدین نیز به سبب آن‌که با جسارت علیه بیگ‌ها و خان‌ها مبارزه می‌کرد از طرف دولت روسیه‌ی تزاری به سیبری تبعید شد. سروده‌های این عاشیق مشحون از حسرت جدایی، درد و غم دیار غربت و فغان از بی‌حقوقی و ستمگری است.

عاشیق چوپان افغان نیز در خلاقیت خود به مسایل و موضوعات اجتماعی پرداخته و زمانه‌ی خود را «ظلمت» و «دوران خونین» نام داده است:

از آن چرخ فلک شکوه‌ها دارم،
چرا که آن را داد پیدا نیست.
ما را دست اربابان سپرده است،
ذلتی که مبتلای آن هستیم، دیده نمی‌شود.

این چه روزگاری، این چه زمانه‌ای است؟
خداوندا! دل‌ها پر خون شده است.
رعیت جان می‌کند و ارباب عیش می‌کند،
عنایتی به اشک چشم نیست.

چوپان/افغان به مأموران دولت اشغالگر روس، خان‌ها و اربابان در سروده‌های خود مناسبتی خصمانه دارد و این ویژگی، اساس شعر او است. در ادبیات عاشیقی این دوره به تصاویر زیبایی‌های طبیعی، حوادث عینی زمانه، پند و اندرزهای استادانه و هجویات و طنزهای فراوان برمی‌خوریم.

اوستادنامه‌ها که در گذشته مشحون از آگاهی‌های دینی و موضوعات اساطیری بود، این بار سرشار از موضوعات نصیحت‌آمیز و اخلاقی می‌شود. در آغاز اوستادنامه‌ها همراه اسامی امامان، نام عاشیق‌های ماهر و استاد می‌آید و کلمات قصار آنان نیز ذکر می‌شود. هر عاشیق منظومه‌ساز، با سخنان حکیمانه‌ی خود به حوادث جهان معنا می‌بخشد و مناسبت خود را به حوادث و وقایع اجتماعی بیان می‌دارد.

عاشیق علی گویچه‌لی نزدیک نود سال زیست و هفتاد سال به کار عاشیقی پرداخت. بسیاری از عاشیق‌های ولایت گویچه که در سده‌ی گذشته پای به عرصه نهادند، شاگرد او بودند. درباره‌ی عاشیق علی بعدها منظومه‌های فراوانی ساخته شد. در منظومه‌ای گفته می‌شود که او در «دئیشمه» با عاشیق‌های ترکیه پیروز شد و هم از این رو یکی از پادشاهان عثمانی او را به زندان انداخت. یکی دیگر از عاشیق‌های این قرن عاشیق موسی است که وی نیز در ولایت گویچه به دنیا آمد و در سال ۱۸۴۰ م. در ۴۵ سالگی جهان را وداع گفت. وی قوشماهای زیبا و دل‌انگیزی دارد.

تنها عاشیق زن توانای تاریخ ادبیات عاشیقی، عاشیق پری است که در دهی به نام مارالیان در کنار رود ارس متولد شد. وی شاعره‌ای سخندان و باسواد و عاشیقی توانا بود که به هم‌هی نامه‌های منظوم و منثور عاشیق‌ها به شایستگی

قویوزنوازان دلسوخته‌ی آذربایجان..... ۱۱۱

پاسخ می‌سرود. در مناظره‌هایی که با عاشیق‌های توانای روزگار، از جمله عاشیق میرزه‌خان محمدبیک و نوا میرزا و حسن میرزا و دیگران انجام می‌داد، پیروز می‌شد. مضمون اساسی شعر او محبت عمیق و صمیمی است:

از دست عشق تو فریاد بر می‌دارم،
درد من روز به روز افزون می‌شود.
هر وقت شیوه‌ی رفتارت به یادم می‌آید،
بر سر دلم تیغ‌ها به رقص می‌آیند.

داد و فریاد از دست ناشی‌ها!
جگر از آتش عشق سوخت.
من چه گویم که از دست اشک دیده‌ام،
قوها رم می‌کنند و برکه‌ها می‌رقصند.

عاشیق پری شعرهای تنقیدی در افشای مظالم حکام روس هم دارد. در مناظره با یکی از سرایندگان خان‌زاده می‌گوید:

خان‌زاده‌ای، سخن از سخنت پیدا می‌کنم،
دروغ نگو! راست سخن بگو.
تو خود از ظلم خودت بی‌خبری،
در هر جا تو را راهبر خطاب می‌کنند.

آدلف برژه، خاورشناس آلمانی، در مجموعه‌ای که از اشعار عاشیق پری گردآورده، نوشته است:

«در سال ۱۸۲۹م. در روستای مارالبان ساحل ارس دختر زیبایی هجده ساله‌ای پیدا شد که به کار عاشیقی می‌پرداخت. این دختر که زیبایی وصف ناپذیری داشت، اشعار دل‌انگیزی

۱۱۲.....قوپوزنوازان عهد قاجار

می‌سرود. با هر شاعر و عاشیق شناخته شده مناظره می‌کرد، غالب می‌آمد. بسیاری از سروده‌هایش در حافظه‌ی مردم نگهداری می‌شود.»

دیگر از عاشیق‌های توانای این زمان، می‌توان عاشیق محمد و عاشیق یحیی دیلقم را نام برد. عاشیق محمد تا اواسط سده‌ی نوزدهم زنده بود. وی سر تا سر زندگی خود را در روستاها و کوهستان‌ها به سر برده است و اشعارش مشحون از اصطلاحات و تشبیهات طبیعی نظیر «برف ساوالان»، «باغ»، «گل»، «میخک»، «بچه آهو» و غیره است. در ضمن سروده‌هایش طراوت و زیبایی خاصی داشت. دیگر، عاشیق رجب را می‌توان نام برد که به «کور عاشیق» مشهور بود. تغزل او نیز صمیمی و جاندار است. در سروده‌های غنایی خود از دختری به نام «حوری» یاد می‌کند که بر او دلباخته بود. عاشیق رجب در خلاقیت خود به مسایل اجتماعی نیز بها داده است و از نابرابری‌ها و مصایب اجتماعی سخن گفته است.

عاشیق جواد نیز در همین دوره می‌زیست و گذشته از شعرهای غنایی، سروده‌های حکمت‌آمیز و پندآموز هم دارد. و هم با این واسطه میان روستاییان نفوذ کلام داشت. برخی از استادنامه‌هایش ماهیت انتقادی هم دارد. در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، ادبیات عاشیقی به اوج سیر تکاملی خود رسید و سه چهره‌ی برجسته پیدا آمد که عبارتند از: عاشیق حسین شمکیرلی (۱۸۹۱-۱۸۱۱)، ملا جوما (۱۹۱۹-۱۸۵۵) و عاشیق علسگر (۱۹۲۶-۱۸۲۱). در میان آنان، ملا جوما درس خوانده و تحصیل کرده بود. با ادبیات کلاسیک و مکتوبات آشنا و به زبان‌های فارسی و عربی مسلط بود. خود در این باره گوید: درس خوانده، از استاد تحصیل کرده‌ام. عربی، ترکی و فارسی را فرا گرفته‌ام. اندیشه‌ام در عرش و کرسی سیر می‌کند، من معنای ژرف کتاب‌ها هستم.

نام اصلی ملا جوما، سلیمان و نام پدرش صالح بوده و خود در یکی از روستاهای قصبه‌ی نوخه متولد شده است. ملا جوما عاشیق توانا و والا قدرتی است که می‌تواند از گنجینه‌ی ادبیات شفاهی به شایستگی بهره‌گیری و نغمه‌هایی سیال و جوشان بسازد. و گه گاه به سبب تسلط به زبان ادبی، از کلماتی ثقیل نظیر: «تقدیر قضا»، «دلالت»، «تراب» و غیره استفاده می‌کند. ولی به طور کلی زبان شعری او ساده و روشن است، تشبیهات و استعاره‌هایش نیز طبیعی و جاندار است:

دل مهمان گرامیت را ننواختی،
تا دم مرگ داغت از سینه‌ام نمی‌رود.
ای لب زلال من، گریه مکن که،
می‌ترسم گونه‌ی گلگونت بیژمرد.
این گونه خون مریز، گریه مکن،
حیف است آن چشم خمار که با اشک پر شود.
ای آهووش من، گریستی،
و چون جوما غم خود را عیان داشتی.

عاشیق جوما در سرودن تجنیس نیز مهارت داشت و مانند عاشیق‌های برجسته، تجنیس‌های موفق و پر مضمونی ساخته است.
عاشیق حسین شمکیرلی در انواع شعر عاشیقی طبع‌آزمایی کرده است. خود در این‌باره می‌گوید:

ششصد دیوانی و تجنیس دارم،
هفتصد معما، قیفیل‌بند، تجنیس،
هشتاد بحر طویل، نازنینم،
اگر مولا یارم باشد، اینک به نخجوان می‌روم.

۱۱۴.....قوپوزنوازان عهد قاجار

از ساخته‌هایش روشن می‌شود که به تاریخ کهن و اساطیر تسلطی استادانه داشت و دارای جهان‌بینی گسترده‌ای بود. وی اشعار تربیتی و نصیحت‌آمیز نیز دارد. در یکی از سروده‌هایش می‌گوید:

آن کس که عاشیق است، سخن از سر می‌سراید،
از کسانی که سر به زیر دارند و دلشان از سنگ است،
و از دوستان بدجنس و بدنظر،
توله‌ی قدرشناسان محترم‌تر است.

عاشیق حسین شمکیرلی در پرورش عاشیق‌های استاد و ماهر نقش بزرگی بازی کرده است. بیشتر عاشیق‌های ماهر سال‌های بازپسین، هنر از او آموخته‌اند. عاشیق میکیش چارداخلی و فرزند عاشیق چوپان از شاگردان او بودند. اما برجسته‌ترین نماینده‌ی شعر عاشیقی در اوایل قرن گذشته و به طور کلی یکی از تواناترین عاشیق‌های تاریخ ادبیات عاشیقی، عاشیق علسگر است که در فصلی جدا به شرح زندگی و اندیشه‌اش خواهیم پرداخت.

پی نوشت ها:

۱. مرکب از دو جزء Qop و -uz. جزء دوم نشانه‌ی جمع است که در ترکی باستان کاربرد داشته است و در ضمیر شخصی اول شخص جمع و دوم شخص جمع، یعنی baniz و saniz بر جای مانده است. جزء نخست نیز مشتق از مصدر Qopmaq و بن مضارع آن است.
۲. بعد از انقلاب اسلامی، اجراهای دسته جمعی عاشیق‌ها بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.
۳. مانند تاریخ قیام‌های شیعی و علوی سده‌ی دهم در آذربایجان که در آفرینش ادبی «عاشیق قوربانی» و قیام کوراوغلو که در خلاقیت بسیاری از عاشیق‌ها انعکاس یافته است.
۴. رک. دیوان لغات الترک، اثر محمود کاشغری، چاپ TDK، آنکارا، ۱۹۷۹.
۵. Soy از مصدر Soylamaq در معنای «سرود ستایش منظم» و Boy از مصدر Boylamaq در معنای «قطعه‌ی ستایش منثور».
۶. رک. وصفی ماهر قوجاتورک. تاریخ ادبیات ترک، آنکارا، ۱۹۷۶، ص ۱۲۱.
۷. کتاب دده قورقود، به کوشش پروفیسور دکتر محرم ارگین، آنکارا، ۱۹۵۶، ج ۱.
۸. رک. اثر نگارنده زیر نام: عاشیق‌لار، تهران، ۱۳۵۴.
۹. درباره‌ی دوره‌های ادب ترکی رک. سیری در اشعار ترکی مولویه، اثر نگارنده، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات ققنوس.
۱۰. طهماسب، دکتر محمد حسن. آذربایجان محبت داستانلاری، باکو، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۱۰۲.
۱۱. رک. واقف، شاعر زیبایی و حقیقت، اثر نگارنده، تهران، ۱۳۵۴.
۱۲. رک. همان.
۱۳. این منظومه به فارسی چاپ شده است: حبیب ساهر، آرزی و قمبر، ترجمه‌ی ح. م. صدیق، انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۵۳.
۱۴. آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، اثر پاشا افندیف، باکو ۱۹۸۱، ص ۱۸۲.
۱۵. همان، ص ۱۸۲.
۱۶. آذربایجان داستانلاری. باکو، ۱۹۶۶، ج ۲، ص ۷.
۱۷. دیوان ترکی سید ابوالقاسم نباتی، نشر کنگره‌ی بزرگداشت حکیم سید ابوالقاسم نباتی و انتشارات احرار، تبریز، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۳۰.
۱۸. درباره‌ی مضامین افسانه‌های آذری رک. هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان، اثر نگارنده، تهران، ۱۳۵۶.

۱۱۶.....پی‌نوشت‌ها

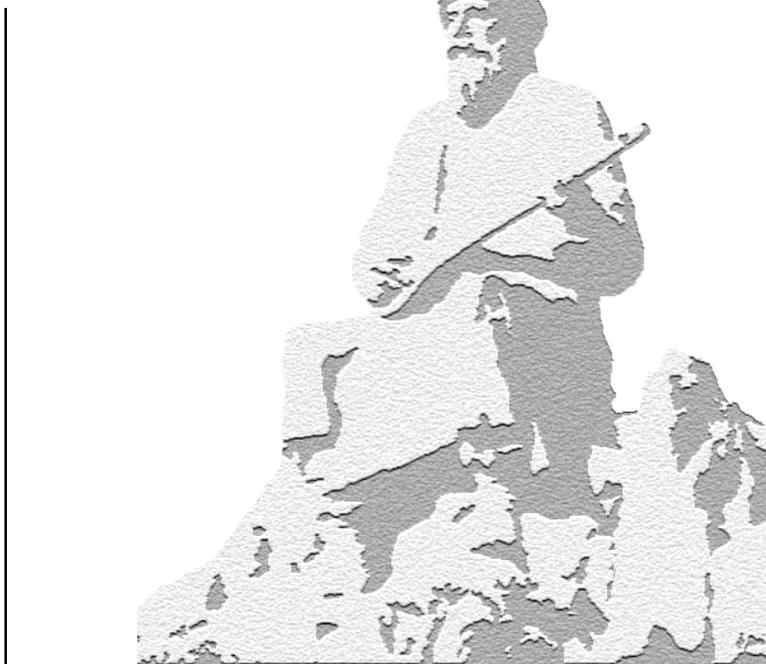
۱۹. از محققان معاصر آقای «علی کمالی» را می‌شناسم که بیش از چهل منظومه‌ی عاشیقی را با شیوه‌های علمی بازنویسی کرده‌اند. هم‌چنین آقای «منظوری خامنه» و آقای «علی تبریزی» که چند منظومه را به چاپ رسانیده‌اند.
۲۰. کتاب دده قورقود، چاپ باکو، ۱۹۶۲، ص ۶۳.
۲۱. برای امثله و شواهد طنزآمیز رک. کامران محمدآف ۱۹ عصر آذربایجان شعرینه ساتیرا ۷ باکو، ۱۹۷۵، ص ۴۳-۵۵.
۲۲. من عاشق حقم، مایل به راه حق. قایل به کتاب قرآن. ای مرشدم شاه اسماعیل! از درد و آه به فریاد آمدم.
۲۳. این همه راه دنوردیدم از کوهستان‌های دیر گذشتم. مرادی دارم که آمدم. از ستم دوران و از دست گردون به تو پناه آوردم.
۲۴. بلبلی بودم به هجران افتاده. قربانی از دست وزیر، اینک به فرزند شیخ شکایت می‌برد.
۲۵. خداوند تو را زیبا آفرید. دل‌باختگان، خرد از دست فرو هشتند. فرشتگان تو گفتی از آسمان آمدند همچون بنفشه.
۲۶. قربانی گوید: «دل بیمار دارم. دلدارم از من جداست. هجران دیده و گردن خمیده، بنفشه را راست قامت ندیدم.»
۲۷. به فریادم برس یا علی که به خیر رسیدی. ذوالفقار برکش و منکران را . . .
۲۸. پیر من بر سر کوثر ایستاده است و بهشت جایگاه حق باوران کرده» قربانی گوید که مشکل‌ها را علی می‌گشاید.
۲۹. ای سروران! دلدار فریتم داد. دست به دست یار نهادم، مرا به کناری زد.
۳۰. بر چشمه‌ی دیدگانم دام برنهادم و گرفتار زلف وی شدم. مرا چه ارزان فروخت!
۳۱. قربانی گوید که: «مرا نام از حضرت آدم مانده است و در شب در فلک گرفتار ساخته است.»
۳۲. من عاشقم. مرا به قبله‌ی معشوق دفن کنید. عاشق کار نیک انجام می‌دهد. اگر من بیمرم تو بهره‌ای نمی‌بری. (ترجمه‌ی مفهومی)
۳۳. برای دوست با وفا تا روم و بغداد هم باید رفت. (ترجمه‌ی مفهومی)
۳۴. این عاشق بر آتش سوخت یار هر جا کشید، آمدم و او خود را نیز سوخت.
۳۵. من عاشقم و این گل ناز، سینه‌ی هفتاد بلبل را شکافته است! (ترجمه‌ی مفهومی)
۳۶. این عاشق بر آتش سوخت. یار هر جا کشید، آمدم و او خود را نیز سوخت.
۳۷. چون دیده بر تو آشنا ساختم کامیابی خواستم. «یاخشی» رویند از رخسار گشود. فلک جلوگیر کامیابی است. منگر! که یابخشی این رویگردانی را بر نمی‌تابد. عرض حالم بر تو عیان است.
۳۸. عاشق صد بیماری دارد و این جان غریبناک من گرفتار درد و غم شد. در غربت جان سپردم و جسمم فرو ماند.
۳۹. کؤچرلی، فریدون. تاریخ ادبیات، ج اول، بخش دوم.

۴۰. دیوان عاشیق علسگر، چاپ باکو، ۱۹۶۳، ص ۴۴۵.
۴۱. نمونه‌های شعری از دیوان عاشیق علسگر، چاپ باکو برگزیده شد.
۴۲. سالدات: سرباز روسی.
۴۳. «دوداق ده‌یمز» گونه‌ای شعر است که کلماتی با آواک‌های غیر لبی در آن‌ها آورده می‌شود و مصراع‌ها گذشته از جناس‌های گونه‌گون، دارای قافیه‌های درونی نیز هستند.
۴۴. «سید عماد الدین نسیمی»، شاعر حرفی مسلک قرن دهم که در شهر حلب، پوست از تنش برکنندند.
۴۵. «محمد بن سلیمان فضولی» شاعر قرن دهم، صاحب آثار فلسفی، نظیر مطلع الاعتقاد.
۴۶. «گوزه‌للمه» گونه‌ای آهنگ بسیار شاد عاشیقی است که ریتم‌های پر هیجان دارد.
۴۷. طالبان می‌توانند به منابع شعر و موسیقی عاشیقی که در سال‌های اخیر در کشورمان چاپ شده، مراجعه کنند.
۴۸. علیزاده، همت. عاشیق‌لار، ۱۹۳۸، ص ۱۱۵.
۴۹. برگه‌آدان‌ها نقل از: ح. م. صدیق، عاشیق‌لار، تهران، آذر کتاب، ۱۳۵۳.
۵۰. دیشمه: مناظره‌ی شاعرانه.
۵۱. علیزاده، همت. پیشین، ص ۱۲۰.
۵۲. حربه- زوربا، قیفیل‌بند، دیوانی و تجنیس از گونه‌های شعر عاشیقی است.
۵۳. «باغلاما» گونه‌ای شعر عاشیقی شبیه معما.
۵۴. علیزاده، همت. پیشین، ص ۱۱۵.
۵۵. «دده» معادل خواجه و پیر، لقبی از مراتب عرفانی که برای پیران و مرشدان می‌دادند.
۵۶. گونه‌ی فلسفی شعر عاشیقی.
۵۷. «سایات نوا» عاشیق سه‌زبان‌ی گرجی، عاشیق قوربانی، عاشیق معروف عصر شاه اسماعیل اول.
۵۸. علیزاده، توپلابان همت. عاشیق‌لار، ۱۹۳۷، بخش ۱، ص ۵۰.
۵۹. همان.
۶۰. همان، ص ۲۵.
۶۱. منظومه‌ی «عباس- گولگر»، ص ۲۵.
۶۲. عاشیق‌لار، پیشین، ص ۹.
۶۳. همان، ص ۳۴.
۶۴. همان، ص ۳۴.
۶۵. همان، ص ۴۵.
۶۶. همان، ص ۴۶.
۶۷. همان، ص ۵۱.

۱۱۸ پی‌نوشت‌ها

- ۶۸. همان، ص ۴۰.
- ۶۹. منظومه‌ی عباس و گولگز، ص ۲۸.
- ۷۰. همان، ص ۵۱.
- ۷۱. آذ. خلق شفاهی ادبیاتی، ص ۱۷۷.
- ۷۲. همان، ص ۱۷۷.
- ۷۳. همان، ص ۲۱.
- ۷۴. همان، ص ۲۴.
- ۷۵. آذ. خلق شفاهی ادبیاتی، پیشین، ص ۱۷۷.
- ۷۶. همان، ص ۱۷۸.
- ۷۷. همان.
- ۷۸. همان.
- ۷۹. عاشیق‌لار، پیشین، ص ۲۳.

۱۱. نمایه



ارمنستان, ۸۸	آتیلا, ۲۵
اسکتیا, ۲۵	آدلف برژه, ۱۱۱
اسکندر, ۳۵	آدی گوزل, ۹۳
اصفهان, ۴۲	آذربایجان, ۳, ۲۰, ۲۴, ۲۶, ۳۰, ۴۴,
اصلی و کرم, ۳۲, ۸۵	۴۶, ۴۹, ۵۱, ۵۴, ۵۵, ۵۶, ۵۸,
افراسیاب, ۵۵	۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۷۰, ۷۸, ۸۱,
افلاطون, ۸۴	۸۲, ۸۶, ۸۸, ۸۹, ۹۳, ۹۶, ۱۰۸,
الادراک فی لسان الاتراک, ۵۵	۱۱۶, ۱۱۵
الله‌وردی‌خان, ۶۶	آذرشهر, ۴۲
اهر, ۵۲, ۷۸	آرزی, ۴۰
اهل بیت, ۶۰	آرزی و قمبر, ۳۲, ۴۳, ۱۱۵
اورخون, ۲۵	آغ کیلسه, ۸۸, ۸۹
اورمزد, ۵۴	آق‌آنا, ۵۴, ۵۵
اوزان, ۲۴, ۲۵	آکینه, ۵۴
اوغوزان, ۲۵	آلپ ارتونقا, ۵۵
اولولو کریم, ۳۵	آلمان, ۲۵
ایران, ۲۹, ۴۴, ۵۲, ۵۴, ۶۲, ۸۲	احمدلی, ۱۰۸
بارسار گنجر, ۸۸	ارس, ۱۱۰, ۱۱۱
باکسی‌ها, ۲۵	ارسباران, ۳۸
بالابانچی, ۲۰	ارسطو, ۸۴

خسته قاسیم, ۳۶, ۳۷, ۵۰, ۵۱, ۵۶,	بالاش آذراوغلو, ۳۳
۹۸, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۳,	بامسی بیترک, ۴۹
۱۰۴, ۱۰۵	بایات عباس, ۶۷
خسرو و شیرین, ۸۵	بولود قاراچورلو سهند, ۳۳
خواجه رشیدالدین, ۵۵	بیلگه قاغان, ۲۵
داغستان, ۹۸, ۹۹	پری خانیم, ۴۱
دانشگاه ادینبرگ, ۵۲	پوللو محرم, ۸۹
دانشگاه اوپسالا, ۵۲	تان یوقوق, ۲۵
دده, ۲۶	تانری, ۵۴
دده قاسم, ۲۶	تبریز, ۴, ۵۲, ۵۸, ۶۲, ۹۸, ۱۱۵
دده قاسیم, ۱۰۰	ترکیه, ۵۲, ۱۱۰
دده قورقود, ۲۴, ۲۶, ۴۹, ۱۱۵, ۱۱۶	توراب دده, ۲۶
دده میرزه, ۱۰۰	توفارقان, ۴۲, ۶۷
دده هارطون, ۱۰۰	تویون‌ها, ۲۵
دده یادیار, ۲۶	تیکمه‌داش, ۹۸
دده قورقود, ۲۴, ۴۶	جامع التواریخ, ۵۵
دلاک, ۵۰	جامی, ۸۵
دلی بئجان, ۶۶	جاها اووز تئللی, ۵۲
دلی علی, ۹۳	چهارده معصوم (ع), ۳۵
دوستو شیروانی, ۶۶	چوپان افغان, ۱۱۰
دیرسه خان, ۲۶	حافظ, ۸۵, ۹۵
دیری, ۵۸	حسن میرزا, ۱۱۱
دیریلی قوریانی, ۵۸	حوری, ۱۱۲
دیوان لغات التترک, ۲۴, ۵۵	حیدربابایا سلام, ۳۳
ذاکر, ۳۲	ختایی, ۵۶, ۵۸, ۵۹, ۶۲
رستم زال, ۵۱, ۸۴	
رم, ۲۵	

شیطان, ۴۹	روس, ۸۶, ۵۲, ۱۱۰, ۱۱۱
صحنه بانو, ۸۹	روسیه, ۱۰۸, ۱۰۹
صفویه, ۵۰	زئوس, ۵۴
صمد وورغون, ۳۳	زرتشت, ۵۵
عاشق عباس توفارقانلی, ۴۹	زرنگار, ۳۷, ۸۵
عاشیق احمد, ۱۰۸	زنگه زور, ۷۸
عاشیق اسد, ۸۸	زیرناچی, ۲۰
عاشیق اقبال, ۳۷	ساری عاشیق, ۲۸, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱
عاشیق آیدین, ۱۰۸, ۱۰۹	۹۸, ۸۲
عاشیق بیگره, ۵۱	ستارخان, ۴۰
عاشیق پری, ۳۲, ۱۱۱	سعدی, ۸۵
عاشیق پناه, ۵۱	سلمان ممتاز, ۸۲
عاشیق جواد, ۵۱, ۱۱۲	سلیمان, ۳۵
عاشیق چوپان, ۱۱۴	سید ابوالقاسم نباتی, ۳۸
عاشیق چوپان افغان, ۱۰۸, ۱۰۹	سید عماد الدین نسیمی, ۷۹
عاشیق حسین, ۴۵	سید محمد حسین شهریار, ۳۳
عاشیق حسین شمکیرلی, ۴۵, ۵۱	شامان‌ها, ۲۵
۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴	شاه اسماعیل, ۳۷, ۴۱, ۴۳, ۵۸
عاشیق حسینعلی, ۸۸	شاه اسماعیل ختایی, ۲۴
عاشیق صمد, ۸۴, ۸۵	شاه اسماعیل صفوی, ۵۶, ۵۸
عاشیق صمد قاراباغی, ۸۴	شاه اسماعیل و گلزار, ۴۳
عاشیق طالب, ۸۸	شاه ختایی, ۲۴, ۵۸
عاشیق عباس, ۴۱, ۴۲, ۵۶, ۶۶, ۶۷	شاه عباس, ۴۲, ۶۶, ۶۷
۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۳, ۷۴, ۷۵	شکسته عباس, ۶۷
عاشیق عزیز, ۱۰۸	شهریار, ۳۳
عاشیق عزیز گویچه‌لی, ۱۰۹	شیخ اوغلو, ۵۹
	شیخ صنعان, ۸۵

علسگر, ۴۴, ۵۶, ۸۱, ۸۹, ۹۱, ۹۳, ۹۵	عاشیق علسگر, ۴۴, ۵۱, ۸۸, ۸۹, ۹۰, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۱۱۲, ۱۱۴
علی بن ابی طالب (ع), ۶۰	۱۱۷
علی خان, ۴۱	عاشیق علی, ۳۷, ۸۸, ۱۰۵, ۱۱۰
فتحعلی شاه, ۳۸	عاشیق علی گؤیجه‌لی, ۱۱۰
فرهاد و شیرین, ۳۲	عاشیق غریب, ۴۱, ۴۲
فرهنگ لغات شعر عاشیقی ایران, ۵۲	عاشیق قوربانی, ۲۴, ۴۲, ۴۳, ۵۶
فریدون کؤچرلی, ۸۶	۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۱۱۵
فضولی, ۸۵, ۹۵	۱۱۷
قاجاق کرم, ۴۰	عاشیق لزگی احمد, ۹۹
قاجاق نبی, ۹۳, ۱۰۸	عاشیق محمد, ۱۱۲
قارداغ, ۷۸	عاشیق محمد باغبان, ۱۰۸
قارداغلی, ۷۸	عاشیق محمود, ۱۰۸
قاراگؤز و حاجیواد, ۵۲	عاشیق مصطفایا, ۸۸
قاراملک, ۴۳	عاشیق موسی, ۵۱, ۱۱۰
قاراوزیر, ۵۹	عاشیق میرزه, ۱۰۰
قاراوولی, ۴۰	عاشیق میرزه خان محمدبیک, ۱۱۱
قام‌ها, ۲۵	عاشیق میکیش چارداغلی, ۱۱۴
قاوالچی, ۲۰	عاشیق نجف, ۸۸
قرآن مجید, ۴۶	عاشیق واله, ۸۴, ۸۵, ۸۶
قره‌قویونلوها, ۲۴	عاشیق یحیی دیلقم, ۱۱۲
قزلباشیه, ۵۸	عاشیق قوربانی, ۶۱
قمبر, ۴۰, ۴۳	عباس توفارقانلی, ۶۶, ۷۳
قنبر, ۵۵	عباس و گولگز, ۴۲
قوپوز, ۲۰, ۲۴, ۲۵, ۵۴, ۵۸, ۵۹, ۶۲	عثمانی, ۱۱۰
قول عباس, ۶۷, ۱۰۵	عرب زنگی, ۳۷
قول هارطون سلماسی, ۱۰۰	عرفی, ۸۵

ن. لوپاتینسکی, ۸۶	کربلایی قربان, ۸۸
نباتی قره داغی, ۳۲	کرم, ۴۱
نبی, ۴۳	کرم دده, ۲۶
نسیمی, ۹۵	کلبه جر, ۸۹
نظامی, ۸۵	کمانچه, ۲۰
نوا میرزا, ۱۱۱	کور عاشیق, ۱۱۲
نوایی, ۸۵	کوراوغلو, ۲۷, ۳۲, ۴۰, ۴۱, ۴۳, ۴۹
نوخه, ۱۱۳	۱۱۵
هلالی, ۸۵	گؤیچه, ۸۹
هون, ۲۵	گاتا, ۵۵
و. گوردلوسکی, ۸۶	گولگزیری, ۴۱, ۴۲, ۶۷
وارساق, ۲۶	لزگی احمد, ۳۷, ۹۹, ۱۰۰
واقف, ۳۰, ۳۲	لقمان, ۸۴
واله, ۳۷, ۸۶	مارالیان, ۱۱۰
واله و زرنکار, ۸۵	محمد حسن تهماسب, ۲۶, ۴۱, ۸۲
وامق و عذرا, ۸۵	مدینه گلگون, ۳۳
ودادی, ۳۲	مسکین علی, ۱۰۵
ولی خولوفلو, ۲۶	مسیح, ۲۵
یاخشی و ساری, ۷۸	مصری قلیچ, ۱۰۱
یارعلی, ۹۳	ملا پناه واقف, ۲۹
یانشاق, ۲۶, ۸۹	ملاپناه, ۸۵
یوسف و زلیخا, ۸۵	ملاجوما, ۵۱, ۱۱۲, ۱۱۳
یونان, ۵۴, ۵۵	منصور حلاج, ۷۹
	مونجوق, ۲۵
	میران تبریزی, ۵۰
	میشانا, ۵۴
	میلان ایتالیا, ۵۲